

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

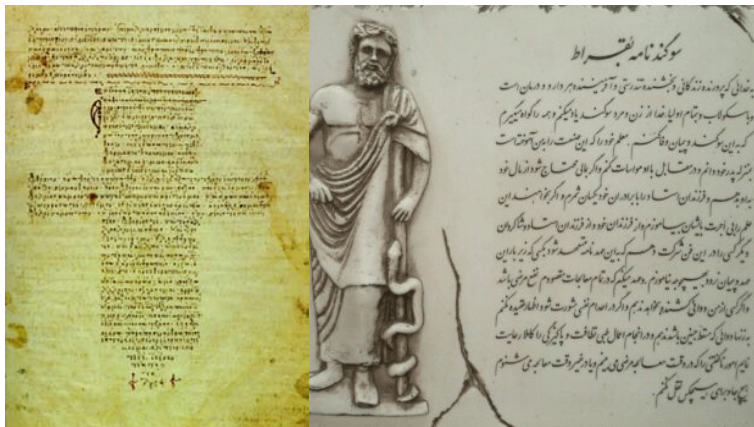
بهرام رحمانی
۲۸ جنوری ۲۰۲۳

پزشکان از سوگند بقراط تا همکاری و همراهی با دیکتاتورها!

پزشکان در هر جامعه‌ای به دلیل جایگاهی که در تامین درمان و حفظات از بهداشت عمومی جامعه دارند، از احترام خاصی برخوردارند. چرا که پزشک با بهداشت و درمان انسان سروکار مستقیم دارد. اما متأسفانه برخی پزشکان نه تنها چنین جایگاهی ندارند و اساساً به حرفه خود به‌عنوان تجارت برای کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه می‌نگرند، بلکه حتی به خدمت حکومت‌های دیکتاتوری در می‌آیند و کارهای ناشایست و غیرانسانی و جنایتکارانه هم انجام می‌دهند. بنابراین، جایگاه این دو بخش از پزشکان از هم جداست؛ یعنی اگر بخش اول باید مورد احترام جامعه قرار گیرد بی‌گمان بخش دوم باید شدیداً محکوم و طرد گردد.

به‌خصوص این مسئله برای جامعه ما از این‌جا اهمیت خاصی پیدا می‌کند که برخی پزشکان در ایران در راستای اهداف و سیاست‌های غیرانسانی جمهوری اسلامی، همانند قصاب و جلاذ فعالیت دارند نه به‌عنوان پزشکی که دل‌سوز و تسکین‌دهنده دردهای مردم است. پزشکی فقط در کارت شناسایی آن‌ها معنی می‌دهد نه در عملکرد و شغل روزانه‌شان. از ایام قدیم تا به امروز، سوگندنامه بقراط متنی است منسوب به بقراط، پزشک یونان سده پنجم پیش از میلاد، دانش‌آموختگان رشته پزشکی در سطح بین‌المللی سوگند می‌خورند تا به آن وفادار باشند.

جالب این‌که متأسفانه در سوگندنامه‌های پزشکی که در دانشکده‌های پزشکی ایران مرسوم است، احکام شرع و حدود و قصاص الهی و قوانین مذهبی حکومتی بر اخلاق پزشکی ترجیح داده شده است؛ از این‌رو، اگر پزشکی در اجرای حکم قصاص، یعنی در آوردن چشم، بریدن دست و پای مجرمین (البته مجرمین خرده پا) مشارکت نماید، نباید دچار شوک شد!



سوگندنامه بقراط و سوگندنامه پزشکان در جهان

سوگندنامه بقراط متنی است منسوب به بقراط، پزشک یونانی سده پنجم پیش از میلاد که از قدیم‌الایام دانش‌آموختگان رشته پزشکی سوگند می‌خورند به آن وفادار باشند. لازم به ذکر است که متن این سوگند نامه هیچ ربطی به مذهب و مقدسات ندارد اما در طی سال‌ها و بر اساس مقدسات و دین کشورهای مختلف تغییراتی داشته اما مضمون آن در همه جا و همه زمان‌ها پایبندی به اصول اخلاقی و احترام به حقوق بیماران است.

متن سوگندنامه بقراط

من به آپولون، پزشک آسکلپیوس، هیژیا و پاناکیا سوگند یاد می‌کنم و تمام خدایان و الهه‌ها را گواه می‌گیرم که در حدود قدرت و بر حسب قضاوت خود مفاد این سوگند نامه و تعهد کتبی را اجرا نمایم. من سوگند یاد می‌کنم که شخصی را که به من حرفه پزشکی خواهد آموخت مانند والدین خود فرض کنم و در صورتی که محتاج باشد درآمد خود را با وی تقسیم کنم و احتیاجات وی را مرتفع سازم. پسرانش را مانند برادران خود بدانم و در صورتی که بخواهند به تحصیل پزشکی بپردازند بدون مزد یا قراردادی حرفه پزشکی را به آن‌ها بیاموزم. اصول دستورهای کلی، دروس شفاهی و تمام معلومات پزشکی را جز پسران خود، پسران استادم شاگردانی که طبق قانون پزشکی پذیرفته شده و سوگند یاد کرده‌اند به دیگری نیاموزم. پرهیز غذایی را بر حسب توانایی و قضاوت خود به‌نفع بیماران تجویز خواهم کرد نه برای ضرر و زیان آن‌ها و به خواهش اشخاص به هیچ‌کس داروی کشنده نخواهم داد و مبتکر تلقین چنین فکری نخواهم بود. همچنین وسیله سقط جنین در اختیار هیچ‌یک از زنان نخواهم گذاشت. با پرهیزگاری و تقدس زندگی و حرفه خود را نجات خواهم داد. بیماران سنگ‌دار را عمل نخواهم کرد و این عمل را به اهل فن واگذار خواهم نمود. در هر خانه‌ای که باید داخل شوم برای مفید بودن به‌حال بیماران وارد خواهم شد و از هر کار زشت ارادی و آلوده‌کننده به‌خصوص اعمال ناهنجار و با زنان و مردان خواه آزاد و خواه برده باشند اجتناب خواهم کرد. آنچه در حین انجام دادن حرفه خود و حتی خارج از آن درباره زندگی مردم خواهم دید یا خواهم شنید که نباید فاش شود به هیچ‌کس نخواهم گفت زیرا این قبیل مطالب را باید به گنجینه اسرار سپرد. اگر تمام این سوگند نامه را اجرا کنم و به آن افتخار کنم از ثمرات زندگی و حرفه خود برخوردار شوم و همیشه بین مردان مفتخر و سربلند باشم، ولی اگر آن را نقص کنم و به سوگند عمل نکنم از ثمرات زندگی و حرفه خود بهره نبرم و همیشه بین مردان سرافکنده و شرمسار باشم.

متن سوگندنامه بین‌المللی امروزی

هم‌اکنون که حرفه پزشکی را برای خود اختیار می‌کنم با خود عهد می‌بندم که زندگیم را یک‌سره وقف خدمت به بشریت نمایم و احترام و تشکرات قلبی خود را به‌عنوان دین اخلاقی و معنوی به پیشگاه اساتید محترم تقدیم می‌دارم و سوگند یاد می‌کنم وظیفه خود را با وجدان و شرافت انجام دهم. اولین وظیفه من اهمیت و بزرگشماری سلامت بیمارانم خواهد بود. اسرار بیمارانم را همیشه محفوظ خواهم داشت. شرافت و حیثیت پزشکی را از جان و دل حفظ خواهم کرد. همکاران من برادران و خواهران من خواهند بود. دین، ملیت، نژاد، عقاید سیاسی و موقعیت اجتماعی هیچ‌گونه تاثیری در وظایف پزشکی من نسبت به بیمارانم نخواهد داشت. من در هر حال به زندگی بشر کمال احترام را مبذول خواهم داشت و هیچ‌گاه معلومات پزشکی ام را برخلاف قوانین بشری و اصول انسانی به کار نخواهم برد. آزادانه به شرافت خود سوگند یاد می‌کنم آنچه را که قول داده ام انجام دهم.

متن سوگندنامه در ایران

اکنون که با عنایات و الطاف بیکران الهی دوره دکتری پزشکی را با موفقیت به پایان رسانده‌ام و مسئولیت خدمت به خلق را بر عهده گرفته‌ام، در پیشگاه قرآن کریم به خداوند قادر متعال که دانای آشکار و نهان است و نامش آرامش دل‌های خردمندان و یادش شفای آلام دردمندان، سوگند یاد می‌کنم که: همواره حدود الهی و احکام مقدس دینی را محترم شمارم، از تضییع حقوق بیماران بپرهیزم و سلامت و بهبود آنان را بر منافع مادی و امیال نفسانی خود مقدم دارم، در معاینه و معالجه حریم عفاف را رعایت کنم و اسرار بیماران خود را، جز به ضرورت شرعی و قانونی، فاش نسازم، خود را نسبت به حفظ قداست حرفه پزشکی و حرمت همکاران متعهد بدانم و از آلودگی به اموری که با پرهیزکاری و شرافت و اخلاق پزشکی منافات دارد اجتناب ورزم، همواره برای ارتقاء دانش پزشکی خویش تلاش کنم و از دخالت در اموری که آگاهی و مهارت لازم را در آن ندارم خودداری نمایم، در امر بهداشت، اعتلاء فرهنگ و آگاهی‌های عمومی تلاش نمایم و تامین، حفظ و ارتقا سلامت جامعه را مسئولیت اساسی خویش بدانم.

آیه ۱۷۹ سوره بقره. آیه‌ای که بر اساس آن، قصاص به قوانین مجازات اسلامی در ایران افزوده شده است. مجازات مجرم به همان شیوه‌ای که او جرم را مرتکب شده است؛ چشم در برابر چشم، اعدام در برابر قتل.



اخلاق پزشکی

اخلاق، خوی‌ها و ویژگی‌های درونی انسان است که منشأ رفتار انسان‌ها بوده و نفوذ و اثر را در حوزه رفتار آدمی دارند. به عبارت دیگر، اخلاق، ساختار وجودی انسان است. واژه اخلاق گاه به معنای عام به کار می‌رود و منظور از آن همه ویژگی‌های درونی انسان اعم از خوب یا بد می‌باشد اما در اکثر موارد اخلاق به معنای خاص «رفتار و خصوصیات روحی و معنوی مثبت» استفاده می‌شود. از این‌رو رفتار اخلاقی نیز رفتاری است که مطابق با ارزش‌های والای انسانی باشد.

در میان همه شاخه‌های اخلاق حرفه‌ای، اخلاق پزشکی از جایگاه خاصی برخوردار است و این به‌خاطر جایگاه خاصی است که حرفه پزشکی دارا است. گفته‌اند شرف هر علمی به شرف موضوع آن است و در عالم واقعی «انسان» در مرکز همه موجودات زنده است. بنابراین هر علمی که به نحوی از انسان سخن می‌گوید شریف‌ترین و قابل احترام‌ترین علم است. علم پزشکی جایگاه خاصی در میان علوم آکادمیک دارد و با بهداشت و درمان و بدن انسان سروکار دارد. علم اخلاق نیز از احوالات پایدار انسانی می‌گوید و در واقع طبابت روان و جسم آدمی را بر عهده دارد. اما همان‌گونه که مشهود است، علم پزشکی و طبابت، هر چند پیش‌تر درمان امراض جسمی انسان را بر عهده دارد، از دوران گذشته با روان و خلقیات انسان پیوندی ناگسستنی داشته است. اخلاق پزشکی از دیر باز یکی از اجزاء علم طب محسوب می‌شده است و بزرگان طب در کنار پرداختن به مسائل پزشکی و توصیه‌های در مانی و دارویی، توصیه‌های اخلاقی

نیز داشته‌اند. متأسفانه پیشرفت‌های علمی در قرن اخیر و توجه به علم صرف، مهم‌تر از آن حاکمیت‌های دیکتاتوری، پیامدهای نامطلوبی را ایجاد کرده‌اند.

دین اسلام به خصوص در نزد گروه‌ها و حاکمان مذهبی، و خصوصاً مکتب شیعه با «اجتهاد» و علم فقه می‌خواهد جواب‌گوی روح و روان و جسم انسان باشد. در حالی که دین و علم در خیلی از زمینه‌ها در مقابل هم قرار دارند. علم و دانش و آگاهی جهان‌شول و مربوط به همه شهروندان جهان است در حالی که مذهب در بهترین حالت باید امر خصوصی افراد باشد و به هیچ‌وجه نباید به هیچ مذهبی اجازه داده شود تا در امور اداره مملکت و عرصه‌های قانون‌گذاری و آموزشی و بهداشتی جامعه دخالت کند.

یوزف منگله؛ راز زندگی 'فرشته مرگ' آلمان نازی

مقام‌های برزیلی نتیجه آزمایش‌های خود روی بقایای جسد منگله را نشان می‌دهند.



پزشکی که در اردوگاه مرگ آشویتس روی زندانیان یهودی آزمایش‌هایی انجام می‌داد، پس از فرار از عدالت، ۱۷ سال پنهانی در برزیل زندگی کرد.

در ۷ فوریه ۱۹۷۹، در شهر ساحلی برتوگیا در جنوب‌شرقی برزیل، در پایان وقت اداری، افسر پلیس، اسپیدو دیاس، تماس تلفنی فوری دریافت کرد. خبر غرق شدن فردی در ساحل اینسدا بود. وقتی دیاس به محل حادثه رسید، دریافت که منطقه‌ای متروکه و خالی است و غیر از جسد فرد غرق شده و زنی اتریشی به نام لیزلوت بوزرت کسی آنجا نبود.

افسر پلیس بازنشسته، که ۷۲ سال دارد، به بخش خبر بی‌بی‌سی برزیل چنین گفت: «کاری از دست من دیگر بر نمی‌آید. مرد را بی‌جان از آب گرفته بودند.»

فرد متوفی، که سخته کرده بود، به‌نام اتریشی ولفگانگ گرهارد، ۵۴ ساله، شناسایی شد، اما شش سال بعد همه دنیا فهمیدند که این هویت جعلی بوده است. او همان یوزف منگله، یکی از بدنام‌ترین افراد مرتبط با هولوکاست (کشتار یهودیان) است که متهم به قتل ۴۰۰ هزار یهودی است.

بسیاری از آن‌ها قربانیان آزمایش‌های پزشکی وحشت‌انگیز او در اردوگاه زندانیان آشویتس در طول جنگ جهانی دوم بودند.

اما این پزشک که به «فرشته مرگ» مشهور بود، چه‌طور از برزیل سر در آورد؟

مانند بسیاری دیگر از جنایت‌کاران جنگی ارتش نازی، منگله هم به آرژانتین پناهنده شد، کشوری که با آلمان همراه بود، تا آن حد که علیه متحدین (کشورهایی که در طول جنگ جهانی دوم با متفقین می‌جنگیدند) یک ماه پیش از پایان ماجرا اعلام جنگ کرد و بسیاری از آلمانی‌تبارها را پذیرفت.

منگله در سال ۱۹۴۵ به اسارت نیروهای آمریکایی درآمد اما هویت او مشخص نشد. به‌همین دلیل او پیش از آن‌که به آرژانتین برود، توانست چهار سال از دید همه پنهان باشد.

مارکوس گوترمن، تاریخ‌نگار برزیلی و نویسنده کتابی درباره سیل مهاجرت مقامات نازی به آمریکای جنوبی پس از جنگ جهانی دوم، می‌گوید: «منگله، آرژانتین را مثل خانه خودش می‌دانست.»
غیر از منگله، نازی بدنام دیگری که به آرژانتین گریخت، آدولف آیشمن بود، از طراحان هولوکاست یا کشتار سازمان یافته یهودیان.

اما در سال ۱۹۶۰، عوامل اسرائیلی، آیشمن را در نزدیکی بوئنوس آیرس ربودند و دو سال بعد در اسرائیل اعدام شد. آلونیس برونر جنایت‌کار جنگی آلمان نازی «۱۵ سال پیش در سوریه درگذشت.»
منگله پیش از آیشمن، در سال ۱۹۵۹، شناسایی شد، اما به اروگوئه و پس از آن به پاراگوئه و برزیل فرار کرد. گوترمن اضافه می‌کند: «او می‌ترسید گیر بیفتد. فقط برای همین بود که به برزیل رفت.»
وقتی دیگر شکست در جنگ جهانی دوم حتمی بود، افسرهای نازی سه راه بیش‌تر نداشتند، خودکشی، زندان یا فرار. در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۵، ده روز قبل از این‌که نیروهای شوروی اردوگاه مرگ آشویتس را آزاد کنند، منگله فرار کرد.



منگله (دومین نفر از چپ به راست)

آشویتس

مقامات اسرائیلی در سال ۱۹۵۹ رد او را پیدا کردند و مقامات آلمانی حکم بازداشت او را صادر کردند. هرچند وقتی دولت آرژانتین این احکام را پذیرفت، منگله مدت‌ها بود که ناپدید شده بود.
منگله که در سال ۱۹۱۱ در شهر گونزبورگ به دنیا آمده بود، فرزند کارخانه‌دار ثروتمندی بود اما به‌جای این‌که پیشه خانوادگی را در پیش بگیرد، پزشک شد.

اوایل سال ۱۹۴۳ بود که به آشویتس رفت و به‌عنوان پزشک ارشد اردوگاه منصوب شد.
روزنامه‌نگار آمریکایی، جرال پوسنر، نویسنده کتاب داستان کامل منگله (منتشر شده در سال ۲۰۰۰ میلادی) می‌گوید: «منگله سنگدل‌ترین و بی‌رحم‌ترین‌شان بود. او برای خودش خدایی می‌کرد و سرنوشت کسانی را که به آشویتس آورده می‌شدند، تعیین می‌کرد.»

«بعضی زندانیان وادار به کار در اردوگاه‌های کار اجباری می‌شدند و بعضی دیگر در اتاق‌های گاز انداخته می‌شدند.»
گروه سومی هم بودند که شامل دوقلوها، کوتاه‌قامت‌ها و کم‌توانان و همچنین بچه‌ها بود که به عنوان موش‌های آزمایشگاهی مورد استفاده تجربه‌های هولناک منگله قرار می‌گرفتند.

تحقیق او هیچ ربطی به علم نداشت، برای مثال در میان همه کارهای وحشت‌انگیزی که می‌کرد یکی این بود که «با آزمایش روی آدم‌ها دریابد که آن‌ها گرما را تا چه درجه حرارتی می‌توانند تحمل کنند.»
او معمولاً در این «آزمایش‌ها» از ریختن آب‌جوش بر روی افراد استفاده می‌کرد و به زنان سیمان مایع تزریق می‌کرد تا اثر آن را بر عقیم‌سازی دریابد.

منگله در سال ۱۹۶۱ با نام پیتر هوخبیچلر به برزیل رسید و در شهر نواروپا، شهری در ۳۱۸ کیلومتری شمال سائوپائولو، ساکن شد.

به کمک ولفگانگ گرهارد، یکی از طرفداران نازی‌ها که از سال ۱۹۴۸ در برزیل زندگی می‌کرد، او به زوج مجاری معرفی شد و آن‌ها او را استخدام کردند تا مزرعه قهوه‌شان را اداره کند، در حالی که نمی‌دانستند او کیست.

از ترس دستگیری، منگله به ندرت خانه را ترک می‌کرد و بیش‌تر روزهایش را به خواندن کتاب‌های گوتته و شنیدن موسیقی اشتراوس می‌گذراند.

او فقط با قیافه مبدل و همراه با چند سگ تربیت‌شده‌اش در خیابان‌ها ظاهر می‌شد.

سرانجام میزبانانش دریافتند که به یک جنایت‌کار جنگی پناه داده‌اند اما منگله با پرداخت پول آن‌ها را وادار به سکوت کرد.

خانه‌ای که منگله در دوران اقامت خود در برزیل در آن زندگی می‌کرد، برج مخصوصی داشت که او می‌توانست از بالای آن ببیند چه کسی به خانه‌اش نزدیک می‌شود.

جایزه ۳/۴ میلیون دلاری

آخرین مخفی‌گاه منگله در سائوپائولو، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر برزیل بود. او در آن‌جا مهمان لیزلوت و ولفرام بوزرت بود که در روز مرگ نیز همراه او بودند.

پزشک نازی از ترس دستگیری، هر شب با اسلحه‌ای زیر بالشش می‌خوابید.

در آن زمان، برای مرده یا زندهٔ او جایزه‌ای معادل ۳/۴ میلیون دلار تعیین کرده بودند.

در سال ۱۹۷۷، «فرشته مرگ»، پسرش رالف پنکل را ملاقات کرد، که به مدت دو هفته به برزیل آمده بود تا از پدرش در مورد آشویتس بپرسد.

در مصاحبه تلویزیونی در سال ۱۹۸۶، پنکل گفت که منگله کوچک‌ترین نشانی از احساس گناه یا پشیمانی نداشته است.

«او باور نداشت که کار اشتباهی مرتکب شده است. او به من گفت که فقط از دستورات اطاعت می‌کرده است.»

مرگ و کشف راز او

در آن زمان، پس از آن‌که دوستش به اتریش بازگشت، منگله نام او، ولفگانگ گرهارد را برای خود انتخاب کرد. با همین نام بود که این جنایت‌کار جنگی در شهر امبوداس‌آرتس، در نزدیکی سائوپائولو در سال ۱۹۷۹ دفن شد.

بقایای جسد او ممکن بود تا امروز همان‌جا بماند اگر در سال ۱۹۸۵ پلیس آلمان نامه‌های خانواده بوزرت را نیافته بود.

این نامه‌ها را آن‌ها برای هانس سدلمایر یکی از کارگزاران سابق خانواده منگله فرستاده بودند.

مقامات آلمانی، پلیس دولتی برزیل را خبردار کردند و محل اقامت بوزرت‌ها بازرسی شد و حقیقت آشکار شد. در نبش

قبر منگله بقایای جسد او بررسی شد و هویت او را در ژوئیه ۱۹۸۵ مقامات برزیلی تایید کردند.

آزمایش دی‌ان‌ای که هفت سال بعد در انگلستان انجام شد هم یافته‌های آن‌ها را تایید کرد.

پنکل، پسر منگله، هرگز ادعایی بر جسد پدرش نداشت و تا سه دهه آن را جایی پنهان کردند تا طرفداران نازی‌ها به ملاقات آن نیایند یا آن را به سرقت نبرند.

در سال ۲۰۱۶، دانیل رومرو مونوز، یکی از متخصصانی که استخوان‌های منگله را شناسایی کرده بود، از بعضی از

آن‌ها در کلاس درس پزشکی‌قانونی در دانشگاه سائو پائولو، استفاده کرد.

در مورد او اقدامات دکتر یوزف منگله در آشویتس چیزهای زیادی می‌گویند:

*مشهور است که او در قسمت کودکان اردوگاه، روی دیوار خطی افقی به بلندی حدود ۱۵۰ تا ۱۵۶ سانتیمتر کشیده بود. او کودکانی را که بلندی سرشان زیر این خط بود، به اتاق گاز می‌فرستاد.

*زمانی که در یک از آسایشگاه‌های اردوگاه تیپوس شایع شد، او دستور داد که همه ۷۵۰ زن مقیم کشته شوند.

*منگله از زندانیان برای آزمایشات پزشکی و ژنتیکی استفاده می‌کرد. او به آزمایش روی دوقلوهای یکسان علاقه زیادی داشت. این دوقلوها در آسایشگاه‌های ویژه‌ای اسکان داده می‌شدند. او یک پزشک اطفال یهودی به نام برتولد اپشتین را هم برای کمک استخدام کرده بود.

*منگله به مطالعه روی بیماری «نوما» که یک بیماری التهابی مخاط لثه و دهان است، علاقه داشت. البته نه به منظور پیدا کردن راهی برای درمان آن، بلکه برای اثبات این‌که این بیماری خاص افراد نژاد پست است! این بیماری که می‌تواند منجر به گانگرن بافت نرم دهان شود، در افرادی رخ می‌دهد که دچار سوءتغذیه شدید و یا ضعف سیستم ایمنی هستند.

*تشریح شیرخواران، اخته کردن پسران و مردان بدون بیهوشی، دادن شوک الکتریکی به زنان برای آزمایش مقاومت آن‌ها، از جمله کارهای وحشتناکی است که منگله انجام داده بود.

*نقل شده است که او گروهی از راهب‌های یهودی را با تابش اشعه ایکس، نازا کرد. این کار منجر به بروز زخم‌های وحشتناکی روی بدن آن‌ها شد.

عوض کردن رنگ چشم با تزریق داروهایی به چشم، قطع کردن اندام‌ها و جراحی‌های وحشتناک مثل به هم دوختن دو کودک دوقلو برای ایجاد یک دوقلوی به هم چسبیده، هم از جمله کارهایی است که در آشویتس انجام می‌داد.

*سوزن‌های آزمایشات منگله بهتر تغذیه می‌شدند و بهتر اسکان داده می‌شدند، منگله خود را به کودکانی که برای آزمایشات برمی‌گزید، تحت نام «عمو منگله» معرفی می‌کرد و به آن‌ها شیرینی می‌داد.

هیچ کس اعتقاد ندارد که آزمایشات وحشتناک او واقعا جنبه علمی داشته باشند.

سرانجام در ژانویه سال ۱۹۴۵، اردوگاه آشویتس منحل شد، مدت کوتاهی منگله به اردوگاه‌های دیگر رفت. بعد از مرگ هیتلر و سقوط آلمان نازی، او مدتی هم به یک واحد پزشکی پیوست. او به مدت ۴ سال از جولای سال ۱۹۴۵ تا می ۱۹۴۹، در دهکده کوچکی نزدیک روزنهایم باواریا به‌عنوان یک کارگر مزرعه زندگی کرد تا این‌که توسط تشکیلات اودسا ODESSA به آرژانتین فرستاده شد. شبکه اودسا متشکل از افسرهای سابق آلمان نازی، برای پناه دادن و فراری دادن افسران نازی ایجاد شده بود.

گرچه نام او در صدر جنایت‌کاران جنگی ثبت شده بود، اما همسرش -ایرینه- و خانواده‌اش ادعا کردند که او مرده است و متفقین هم به این جمع‌بندی رسیدند که او دیگر زنده نیست.

در سال ۱۹۵۸ نشانه‌هایی از زنده بودن او به دست آمد، موساد رو او را تا پاراگوئه گرفت ولی موفق به پیدا کردنش نشد. در بوینس آیرس او نخست به‌عنوان یک کارگر ساختمانی کار می‌کرد، اما به زودی آلمانی‌های صاحب قدرت به او کمک کردند و توانست از خانواده‌اش پول دریافت کند. بعد از مدتی او باز هم کارهای غیرقانونی پزشکی را از سر گرفت و در زمینه سقط جنین فعالیت کرد، حتی یک‌بار هم به دنبال مرگ یکی از بیمارانش بازداشت شد.

به زودی او آلمانی‌های دیگر مقیم آرژانتین را شناخت. وضعیت مالی‌اش بهتر شد و ۵۰ درصد سهام یک شرکت دارویی را خرید. در همین سال او از همسرش جدا شد و با بیوه برادرش ازدواج کرد.

در سال ۱۹۶۰ سازمان موساد، موفق شد آیشمن را در آرژانتین دستگیر کند، این موضع ترس منگله را بیش‌تر کرد و او مجددا فرار کرد. در سال ۱۹۶۲ او از ترس این‌که دستگیر شود، آرژانتین را به مقصد پاراگوئه ترک کرد، در این زمان او یک گذرنامه با نام منگله خوزه داشت.

تازه ۶ سال بعد از مرگ او بود، که هویت که کشف شد. در سال ۱۹۸۵، پلیس آلمان به خانه «هانس سدلهایمر»، یکی از دوستان نزدیک منگله، حمله کرد. با بررسی نامه‌ها و اسناد و نشانی‌ها، محل اقامت منگله پیدا شد، نبش قبر انجام شد و متخصصان هویت او را تایید کردند.

در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۷، برای نخستین بار عکس‌هایی از دکتر منگله در اردوگاه آشویتس به دست آمد. در واقع منگله انسان‌شناس، پزشک، محقق و عضو حزب نازی آلمان بود، اما بالاتر از همه این‌ها او «فرشته مرگ» هم بود. در جریان جنگ جهانی دوم، منگله ۲۱ ماه پزشک اردوگاه معروف آشویتس شد. او در همین ۲۱ ماه تحقیقات فراوانی بر روی اسرای این اردوگاه که همگی محکوم به مرگ بودند انجام داد. تحقیقاتی مثل تزریق مواد شیمیایی به چشم بچه‌ها برای مطالعه در مورد احتمال تغییر رنگ عنیبه، قطع عضوهای مختلف و مطالعه بر روی اثرات آن‌ها، انداختن دوقلوها توی اسید سولفوریک برای تهیه اسکلت‌شان و مقایسه استخوان‌هایشان با همدیگر، اتصال رگ‌های دوقلوها به هم برای مطالعه در مورد امکان احتمالی تعویض خون دوقلوها و کلی آزمایش‌های خفن دیگر. تمام کسانی که در آزمایش‌های او شرکت کردند، مردند.

موساد، سازمان جاسوسی اسرائیل، مهر طبقه‌بندی محرمانه را از اسناد مهم مربوط به تعقیب سران نازی برداشته و این اسناد را که شامل فعالیت‌های چند دهه نیروهای موساد در تعقیب سران نازی‌ها است، در اختیار افکار عمومی گذاشته است.

رسانه‌های اسرائیل طی روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۴ و ۱۵ شهریور ۱۳۹۶ بخشی از اسناد مربوط به تعقیب دکتر جوزف منگله، موسوم به «فرشته مرگ» را منتشر کرده و خبر دادند که جزییات بیش‌تر از این اسناد در روزهای آینده منتشر خواهد شد.

به گزارش جروزالم پست، حییم گرتنر مسئول آرشیو موزه هولوکاست اورشلیم در بیانیه‌ای از اقدام موساد در انتشار اسناد محرمانه مربوط به منگله استقبال کرده و آن را برای محققان و علاقمندان به این حوزه تحقیقات، مهم دانسته است. در پایان جنگ جهانی دوم که با وقوع هالوکاست در آن بیش از شش میلیون نفر از یهودیان اروپا کشته شدند، شماری از سران نازی‌ها توانستند به کشورهای مختلف، بویژه آمریکای لاتین بگریزند و از محاکمه در امان بمانند. اسرائیل توانست با تعقیب موفق آدولف آیشمن او را در سال ۱۹۶۰ در آرژانتین یافته و برای محاکمه به اسرائیل ببرد؛ آیشمن در بهار سال ۱۹۶۲ در شهر لود اسرائیل اعدام شد.

فیلم «پسران برزیل» ساخته فرانکلین ج. شفتر یک اثر اقتباسی و محصول سال ۱۹۸۷ است. این اثر سینمایی درباره زندگی جوزف منگله، پزشک و افسر اس‌اس آلمان نازی در اردوگاه آشویتس است.

دکتر گیوتین

در اواخر ماه ژوئیه ۱۷۸۹، جلسه مجلس ملی، در تالار بزرگ مجلس طبقاتی قدیم فرانسه، در ورسای تشکیل شده بود. «بیلی» (Bailly) - رییس جلسه - با معرفی یکی از نمایندگان، تمام نگاه‌ها را متوجه شخصی به نام «گیوتین» کرد. «همکار ما دکتر گیوتین نماینده پاریس ماموریت یافته است که بر نوسازی این تالار و تعمیر نیمکت‌های آن نظارت کند.»

او، «دکتر گیوتین مهربان» لقب یافته بود. وی در سال ۱۷۷۰ فارغ‌التحصیل رشته پزشکی شده بود و پایان‌نامه تحصیلی خود را درباره اثرات بیماری هاری نوشته که مورد توجه محافل پزشکی قرار گرفته بود.

در این دوران که انقلاب، نظام اجتماعی را دگرگون ساخته بود، وی به این فکر افتاده بود که تدبیری اتخاذ کند که در نتیجه آن تمام محکومین به مرگ به‌طور یکنواخت و با تحمل کمترین رنج اعدام گردند. در آن زمان محکومین به مرگ اگر جزء طبقه اشراف بودند با شمشیر سر از تن‌شان جدا می‌کردند و اگر به طبقات پایین اجتماع تعلق داشتند، به دار آویخته می‌شدند و حتی گاهی آن‌ها را زنده‌زنده در آتش می‌سوزاندند؛ برخی از اوقات دست و پای محکوم به اعدام را به چهار اسب می‌بستند و با راندن اسب‌ها به سمت‌های مختلف بدن آن بیچاره را چهار شقه می‌کردند.

در آغاز انقلاب کبیر فرانسه که دوران تحول و نوآوری به شمار می‌رفت، بعضی از نمایندگان مردم، منجمله «ماکسیمیلیین روبسپیر» (Maximilien Robespierre) که در آن موقع هنوز در گمنامی به سر می‌برد، معتقد بودند که مجازات اعدام باید لغو گردد. ولی دکتر ایگناس گیوتین، موافق اعدام بود و فقط می‌کوشید که وسیله‌ای برای تخفیف‌دادن رنج محکومین در موقع اعدام بیابد.

به‌طوری‌که یکی از روزنامه‌نگاران آن عصر می‌نویسد، گیوتین روز اول ماه دسامبر ۱۷۸۹ پشت تریبون مجلس قرار گرفت و شکنجه‌هایی را که در آن زمان متداول بود منجمله کندن گوشت بدن محکوم با گازانبر و ریختن سرب گداخته در جراحات او، یادآور گردید و پیشنهاد کرد که این نوع مجازات‌ها منسوخ گردد و حتی نام‌شان به فراموشی سپرده شود ولی تنها موفقیتی که در آن روز نصیب گیوتین گردید کسب موافقت نمایندگان ملت راجع به اصل تساوی محکومین در مقابل وسیله اعدام بود.

در سال ۱۷۹۰ در بازار مکاره «لندی» (Lendit) پاریس یک خیمه‌شب‌بازی وجود داشت که در آن صحنه‌ای را نشان می‌دادند که طی آن یک ماشین کوچک، سر یکی از آدمک‌های خیمه‌شب‌بازی را به سهولت و سرعت قطع می‌کرد. شایع است که شبی گیوتین به اتفاق همسرش به دیدن این نمایش رفته بود. پس از خروج از این تماشاخانه به فکر اختراع ماشین اعدامی افتاده بود که بعدها به‌نام خودش معروف گردید. صحت این شایعه معلوم نیست. مسلم آن است که مقارن همین ایام، روزی گیوتین پشت تریبون مجلس رفته و ماده ۶ قانونی را که برای تصویب پیشنهاد می‌کرد به شرح زیر قرائت کرد:

«در تمام مواردی که متهمی به موجب قانون به مجازات اعدام محکوم می‌شود، این مجازات باید بدون توجه به نوع جرم، به‌طرز واحدی اجرا گردد. سر محکوم به مرگ باید به‌وسیله یک دستگاه مکانیکی از بدنش قطع شود.»

روزنامه رسمی مجلس درباره مذاکرات این جلسه چنین نوشت: «آقای گیوتین ماشین مورد نظر خود را تشریح کرد که ما نمی‌توانیم در این‌جا وارد جزئیات آن بشویم. وی توضیح داد که این ماشین مانند صاعقه روی گردن متهم فرود می‌آید، سر او را قطع کرده و به دور پرتاب می‌کند و خون جاری می‌شود و محکوم بلافاصله جان می‌سپارد.»

شایع است که گیوتین با سادگی خاص خود به همکارانش که بعضی از آن‌ها بعدها به وسیله گیوتین اعدام گردیدند، گفته بوده است: «ماشین من در یک چشم به هم زدن سرتان را بدون آن‌که دردی احساس کنید از بدنتان جدا خواهد کرد.»

وی موقعی که برای نخستین بار از ماشین ساده خود صحبت می‌کرد، نمی‌توانست حدس بزند که نام او روی ماشین اعدام آینده باقی خواهد ماند و حتی مصدر فعل «گیوتینه» (Guillotiner) یعنی اعدام به وسیله گیوتین از آن مشتق خواهد شد.

طولی نکشید که مردم، گیوتین، این پزشکی را که تا این اندازه در باب طرز اعدام محکومین پافشاری می‌کرد مورد تمسخر قرار دادند. حتی یکی از روزنامه‌ها به شوخی نوشت

«آیا این ماشین ساده را باید به نام خوش‌آهنگ گیوتین نامید یا به نام میرابل (Mirabelle) (مشتق از اسم «میرابو» که او نیز از طرفداران ماشین جدید اعدام بود).»

در خلال این احوال، محکومین به مرگ را همچنان بدون توجه به ماده ۶ قانون جدید به وسیله دار اعدام می‌کردند تا این‌که مجلس ملی در تاریخ ۳ ماه مه ۱۷۷۱ در قانون مجازات عمومی ماده‌ای به این شرح گنجاند:

«محکومین به اعدام را باید سر برید»

ولی در قانون مذکور تصریح نشده بود که سر محکوم را به چه وسیله باید قطع کرد. در این موقع گیوتین بدون توجه به تمسخر مردم از فرصت استفاده کرده و تقاضا نمود که کمیسیونی برای دست‌یافتن به ماشینی که مانند صاعقه بر سر محکوم فرود می‌آید تشکیل شود. بنا به تقاضای وی قرار شد نخست نظر «شارل-هانری سانسون» جلاّد مشهور استفسار گردد.

در این جلسه مشورتی از سانسون سؤال شد آیا بهتر نیست در آینده عمل سر بریدن به وسیله تبر یا شمشیر انجام گردد؟ وی در پاسخ گفت:

«برای این‌که عمل اعدام محکوم طبق نظر و خواست قانون‌گذار انجام گیرد، باید محکوم هیچ‌گونه مقاومتی نشان ندهد و مجری اعدام در کار خود بسیار ماهر باشد و محکوم آرامش خود را حفظ کند. در غیر این صورت، عمل اعدام به وسیله شمشیر ممکن است موجب بروز صحنه‌های خطرناکی گردد. پس از هر اعدام شمشیر کند می‌شود و قادر به انجام اعدام‌های بعدی نخواهد بود و باید مجدداً آن را صیقل داده و تیز کرد. در مواقعی که قرار است چندین نفر متهم با هم اعدام گردند، باید شمشیرهای متعددی در اختیار داشت. به‌علاوه در مواردی که چندین نفر محکوم را باید با هم اعدام کرد، حتی مشهورترین آن‌ها با مشاهده خون فراوانی که جاری می‌شود دچار وحشت گردیده و آرامش خود را از دست می‌دهد؛ در موقع اعدام قادر به حفظ تعادل بدن خود نخواهد بود؛ همین امر انجام عمل اعدام را مشکل می‌سازد و احیاناً در چنین شرایطی اعدام محکوم به‌صورت زد و خورد و کشتار فجیع در می‌آید. بنابراین برای این‌که منویات بشردوستانه مجلس ملی رعایت گردد باید دستگاهی اختراع کرد که بتوان به وسیله آن بدن محکوم را محکم نگاهداشت و عمل اعدام را به‌نحو مطمئن و سریع انجام داد. بدین‌ترتیب نیت قانون‌گذار مراعات خواهد گردید و از طغیان احساسات مردم اجتناب خواهد شد.»

این بیانات، فکری را که از دو سال پیش گیوتین دنبال می‌کرد، مورد تأیید قرار می‌داد و آن این بود که موارد که باید ماشین ساده‌ای برای اعدام محکومین به مرگ اختراع گردد.

بنابراین تصمیم گرفته شد که درباره پیشنهاد گیوتین عقیده یکی از پزشکان متخصص نیز خواسته شود، بنابراین به «انتوان لویی» (Antoine Louis) پزشک مشهور و دبیر آکادمی جراحی مراجعه کردند. وی در تأیید نظریات گیوتین خاطر نشان ساخت که روشی که در گذشته برای اعدام بزهکاران به کار برده می‌شده است، محکوم را در معرض زجری که به مراتب وحشتناک‌تر از خاتمه‌دادن به زندگی او، که تنها منظور قانون‌گذار بوده، قرار می‌داده است.

وی آن‌گاه به‌عنوان شاهد مثال، جریان اعدام «لانی تولندال» (Lally-Tolendal) را یادآور گردید. این محکوم را در موقع اعدام وادار نموده بودند که با چشمان بسته زانو به زمین بزند. آن‌گاه جلاّد ضربه‌ای به گردن او وارد آورد، ولی این ضربه سر محکوم را از بدنش جدا نکرده بود و در نتیجه بدنش که مانعی در مقابل سقوط آن وجود نداشت از رو به زمین افتاد و جلاّد بالاخره با وارد آوردن سه یا چهار ضربه شمشیر سر او را قطع کرده بود. این «قصای» فجیع، نفرت تماشاچیان را برانگیخته بود.

سپس دکتر «انتوان لویی» روش‌های سربریدن را که در آن زمان در آلمان و دانمارک متداول بود تشریح کرده، عقیده خود را به این شرح ابراز داشت: «عمل سربریدن برای این‌که به‌طور سریع و مطمئن صورت گیرد، باید به وسیله ماشینی انجام گیرد که قدرت کافی و کارایی آن آزمایش شده باشد. این روشی است که در انگلستان به کار برده می‌شود.

در آن کشور، محکوم به مرگ را روی شکم بین دو تیر عمودی که در قسمت فوقانی به وسیله میله‌ای به هم متصل شده است قرار می‌دهند و از این میله تیر محدبی را به روی گردن محکوم فرود می‌آورند. بدنه این تیر باید سنگین باشد تا بتواند کار خود را به خوبی انجام دهد. بدیهی است هر قدر ارتفاعی که تیر از آنجا فرود می‌آید بیش‌تر باشد، قدرت ضربه آن زیادتر خواهد بود. بنابراین می‌توان چنین دستگاهی را که اثر آن قطعی و سریع باشد ساخت. بدین ترتیب عمل سربریدن محکومین، طبق مفاد قانون جدید، با سرعت انجام خواهد گرفت.

در نتیجه این بررسی‌ها، بالاخره لوئی شانزدهم، در تاریخ ۲۵ ماه مارس سال ۱۷۹۲ و هیجدهمین سال سلطنت خود، قانون مربوط به مجازات اعدام و طرز اجرای آن را توشیح کرد. ولی تقدیر چنین خواسته بود که این هیجدهمین سال سلطنت لوئی شانزدهم، آخرین سال سلطنت او نیز باشد زیرا وی چندی بعد به وسیله ماشین جدید، اعدام گردید.

اندکی پس از توشیح قانون مذکور، از گیوتین دعوت گردید که برای مذاکره درباره ساختن ماشین جدید اعدام با «رودر» (Roederer) دادستان پاریس ملاقات کند. می‌توان حدس زد که این دعوت، تا چه اندازه گیوتین را خوشحال ساخت. در این ملاقات «رودر» به وی گفت: «به من ماموریت داده شده است که از شما تقاضا کنم که اطلاعاتی را در اختیار من بگذارید که درباره امکان کاهش رنجی که محکومین در موقع اعدام می‌کشند جمع‌آوری کرده‌اید.»

پس از مذاکراتی که در این جلسه به عمل آمد، تصمیم گرفته شد که ساختن ماشین‌های اعدام از قرار یک دستگاه برای هر یک از ایالات به «گدون» (Guedon)، نجاری که معمولا چوبه‌های دار را می‌ساخت محول گردد. وی برای ساختن هر یک از این ماشین‌ها هزینه‌ای هنگفت برآورد کرد و ضمناً گفت که به عقیده او چنین ماشینی باید روی سکویی نصب گردد که دارای نرده و پلکان باشد. البته ایجاد چنین تاسیساتی، هزینه این دستگاه اعدام را افزایش می‌داد، ضمناً وی خاطر نشان ساخت که کارگران از ساختن ماشینی که کارش سربریدن است اکراه دارند و بنابراین پیدا کردن کارگر برای انجام این کار دشوار است.

در این موقع بود که یک نفر آلمانی موسوم به «توبیا اشمیت» (Tobias Schmidt) وارد میدان عمل گردید. وی از دوستان «سانسون» جلا بود و موقعی که سانسون ویولون می‌نواخت وی او را با نواختن «کلاوسن» همراهی می‌کرد. شغل «اشمیت» ساختن پیانو بود. ولی وی قبلاً ماشینی اختراع کرده بود که به وسیله آن انسان می‌توانست در عمق آب فرو برود و در کف دریا و یا رودخانه حفاری بکند و اشیایی را از قعر آب بیرون بیاورد و نصف روز در زیر آب بماند. شایع است روزی موقعی که «سانسون» جلا و «اشمیت» با هم مشغول نواختن موسیقی بودند، اشمیت احساس کرد که دوستش دست‌خوش نگرانی است و علت آن را از او جویا شد. سانسون گفت علت نگرانی او دشواری پیدا کردن شخصی است که بتواند یک ماشین اعدام به قیمت ارزان بسازد. گفته می‌شود اشمیت اظهار داشته بوده است: «من مایل نیستم در این کار دخالت کنم زیرا موضوع اعدام انسان‌ها در میان است ولی چون شما را ناراحت می‌بینم، حاضریم این کار را به عهده بگیرم.» بدین ترتیب اشمیت، با الهام‌گرفتن از ماشینی که سر مارشال مونت مورانسی را قطع کرده بود و یا ماشینی که در خیمه‌شب‌بازی بازار مکاره «لندی» پاریس سر آدمک نمایش را می‌برد، دست به کار ساختن ماشین اعدام جدید گردید. طولی نکشید که این ماشین در محوطه «روهان» (Rohan) که هنوز هم وجود دارد نصب گردید و با موفقیت سر چندین گوسفند زنده را برید. چندی بعد، در بیمارستان «ببستر» (Bicetre) سانسون و دستیارانش با این ماشین سر سه جسد مرده را قطع کردند. سپس دکتر گیوتین به اتفاق دکتر «آنتوان لوئی» و دکتر «کولریه» (Cullerier) رییس بیمارستان مذکور، اجساد سربریده را با دقت کامل معاینه کردند. تیغه ماشین اعدام دارای لبه منحنی بود و محتملاً به همین علت قطع سرها به خوبی انجام نگرفته بود.

چه کسی تیغه نقشه این ماشین را تغییر داد؟ اگر قول «الکساندر دوما» را بپذیریم باید بگوییم که این خود لوئی شانزدهم بود که به این کار مبادرت ورزید! «دوما» در این باره چنین می‌نویسد:

«لوئی شانزدهم از آزمایشی که در بیمارستان بیستر انجام گرفته بود و از عدم رضایت دکتر گیوتین از نتیجه این آزمایش اطلاع یافت. جالب است بدانید که لوئی شانزدهم از نظر مهارت‌های فنی ورزیده بود و به‌خصوص قفل‌ساز ماهر بود. وی از دکتر آنتوان لوئی خواست که طرز عمل ماشین جدید اعدام را برایش تشریح کند. دکتر قلمی به دست گرفته و نقشه ماشین را ترسیم کرد. لوئی شانزدهم با دقت این نقشه را بررسی کرده و وقتی چشمش به تیغه آن افتاد گفت نقص در همین جاست؛ تیغه این ماشین هلالی شکل ساخته شده است در صورتی که می‌بایستی مثلثی شکل ساخته می‌شد. آن‌گاه لوئی شانزدهم به نوبه خود قلمی به دست گرفته و نقشه تیغه ماشین را با تغییری که مورد نظرش بود ترسیم کرد.

نه ماه بعد سر لوئی شانزدهم به وسیله ماشینی که نقشه آن را خود ترسیم کرده بود، قطع شد! این ماشین اعدام که در آن موقع آن را «لویزت» (Louizette) می‌نامیدند، ده روز بعد از اصلاحی که در تیغه آن به عمل آمده بود، نخستین بار، در ۲۵ آوریل ۱۷۹۲ سر محکومی را برید. این محکوم راهزنی به نام «نیکلا ژان پلنتیه» (Nicolas Pelletier) بود. ولی طرز عمل ماشین جدید اعدام، جمعیتی را که برای تماشای اعدام محکوم آمده بودند، ناراضی ساخت زیرا این ماشین با سرعتی بیش از آنچه آن‌ها انتظار داشتند عمل می‌کرد.

«دوپلان» (Duplan) یکی از روزنامه‌نگاران می‌نویسد: تماشاگران پس از مشاهده طرز عمل ماشین اعدام، ابراز عدم رضایت کردند و ضمن خواندن تصنیفی به این مضمون «چوبه دار را به ما بازگردانید، ما چوبه دار را ترجیح می‌دهیم» متفرق گردیدند. چندی بعد ماشین لویزت سه نفر جنایتکار را که به اتهام قتل یک لیمونادفروش محکوم به مرگ گردیده بودند و نیز سه نفر جاعل اسکناس را سر برید. سپس ماشین جدید اعدام تا مدتی مورد استفاده قرار نگرفت ولی پس از سقوط رژیم سلطنتی مجدداً به کار افتاد و اولین قربانی سیاسی آن «لوئی داوید دوکولنون» (Louis-David de Collenon) مدافع کاخ سلطنتی توپلری بود که در تاریخ ۲۱ اوت ۱۷۹۲ اعدام گردید. در این موقع، این ماشین را دیگر لویزت نمی‌نامیدند بلکه گیوتین می‌خواندند و مردم تصنیفی را که درباره آن ساخته شده بود زمزمه می‌کردند. مضمون این تصنیف به شرح زیر بود:

مژده‌ای یاران که در این سرزمین، خیرخواه خلق، دکتر گیوتین

ساخته ماشین اعدامی نوین، تا بکاهد درد و رنج مجرمین.

چون نماید تیغه ماشین رها، سر به یک لحظه ز تن گردد جدا.

تیغه ماشین این فرخنده مرد، سر جدا سازد ز تن، بی‌رنج و درد.

نام این ماشین بی‌مثل و قرین، هست نام صانع آن گیوتین

گیوتین، از شنیدن تصنیف‌هایی، که او را سازنده ماشین آدم‌کشی معرفی می‌کردند، رنج می‌برد ولی هر قدر بیش‌تر اعتراض می‌کرد مردم بیش از پیش به خواندن این‌گونه تصنیف‌ها رغبت نشان می‌دادند. وی عاقبت از این شهرت نامطلوب به ستوه آمد و تصمیم گرفت پاریس را ترک کند. لذا به او پیشنهاد شد به‌عنوان پزشک نظامی در ارتش شمال مشغول خدمت گردد، با کمال خوشوقتی پذیرفت و به محل مأموریت خود عازم گردید. در آنجا کار خسته‌کننده‌ای در انتظارش بود. صدها نفر مجروح به بیمارستان «اراس» (Arras) منتقل می‌گردیدند و دکتر گیوتین بی‌وقفه به درمان و زخم‌بندی مجروحان و یا انجام عمل جراحی بر آنان می‌پرداخت، در حالی‌که در همان ایام در پاریس ماشینی که به نام او شهرت یافته بود سرهای بسیاری از اعضای مجلس کنوانسیون را قطع می‌کرد.

چندی بعد، گیوتین به اتهام امضاءکردن بعضی از نوشته‌های غیرقانونی بازداشت گردید. ولی پس از چند هفته آزاد شد و برخلاف آنچه شایع است به وسیله ماشین اعدام ابتکاری خود جان نسپرد. پس از پایان دوران انقلاب و استقرار حاکمیت امپراطوری ناپلئون اول، گیوتین بار دیگر مطب خود را دائر کرد و به درمان بیماران خصوصی خود پرداخت. ولی بعضی از مشتریان او، از این‌که به وسیله پزشکی که نامش را روی ماشین هولناک اعدام نهاده‌اند، معالجه می‌شوند، اندکی احساس وحشت می‌کردند. (منابع: ویکی پدیا - شماره ۳۴ مجله گوهر-دی سال ۱۳۵۴)

دانشجویان رشته پزشکی و یا پزشکیانی که به عرصه‌های دیگری روی آوردند

ممکن است برای برخی پزشکان پرداختن صرف به امر طبابت راضی‌شان نکند، و یا اصلاً پزشک و دانشجویان پزشکی، به دلیل علاقه‌مندی‌های دیگری از این رشته کنارگیری کنند و به تحصیل و کار و مورد علاقه‌شان بپردازند اقدامی طبیعی است.

اما پزشکیانی هستند که کنار کار پزشکی‌شان، به نویسندگی روی بیاورند و یا تفنگ را هم در دست بگیرند و یا به دلیل عشق رسیدن به پست و مقام و ثروت، به خدمت حاکمیت‌های دیکتاتوری درمی‌آیند و دست به اقدامات جنایت‌کارانه علیه بشری می‌زنند.

آنتون چخوف (۱۸۶۰-۱۹۰۴)، گفته بود: «پزشکی همسر قانونی من و ادبیات معشوقه من است» و تقریباً خودش هم تا آخر مردد بود که باید وظایف همسری‌اش را به‌نحو کامل انجام بدهد یا برود دنبال معشوقه‌اش.

ارنستو چه گوارا (۱۹۲۸-۱۹۶۷)؛ از پدر انگلیسی و مادر سرخ پوست، در زادگاهش آرژانتین، درس خواند و پزشک شد. یک‌سال در گواتمالا طبابت کرد. بعدها در مکزیک به فیدل کاسترو که به دلیل مبارزه علیه دیکتاتور وقت کشورش به آن‌جا تبعید شده بود، برخورد. به چریک‌های او پیوست.

در بین پزشکان ایرانی هم، پزشکان مشهور به چیزی غیر از پزشکی مشغول شدند. غلامحسین ساعدی (۱۳۱۴-۱۳۶۴)، روانپزشک بود، ولی همه کسانی که به این جنبه شخصیتی‌اش اشاره می‌کنند، منظورشان اثر این تخصص در شخصیت‌پردازی داستان‌ها و نمایشنامه‌های اوست. عزاداران بی‌ل معروفترین مجموعه داستان و گاو (که مهرجویی فیلمش کرد) معروفترین نمایشنامه این پزشک تیریزی است.

شهریار (۱۲۸۵-۱۳۶۷)؛ اسم اصلی‌اش محمدحسین بهجت تیریزی است. درس پزشکی را طی یک ماجرای عاشقانه رها کرد و شاعری پیشه‌اش شد. او در قالب‌های مختلف، و به دو زبان فارسی و ترکی، شعرهای شاهکار دارد.

اما علی اکبر ولایتی (۱۳۲۴)؛ ۱۶ سال وزیر خارجه بود و رکورد طولانی‌ترین دوران وزارت را در ایران دارد. در زمان وزارت او بود که جنگ شد و هم در زمان وزارت او بود که آتش‌بس شد. در عین حال او یک پزشک متخصص اطفال و فوق تخصص بیماری‌های عفونی اطفال است. در حال حاضر ریاست بیمارستان مسیح دانشوری را به عهده دارد. او فمکنون ده‌های شغل دولتی دارد به ویژه نماینده رهبر جمهوری اسلامی در امور بین‌المللی است. او نزدیکترین کس به علی خامنه‌ای دیکتاتور جمهوری اسلامی است در نتیجه به همه جنایت‌های خامنه‌ای و حکومتش، مستقیم و غیرمستقیم آلوده است.

یا مصطفی معین (۱۳۳۰)؛ دو بار برای دو رییس جمهور وزیر آموزش عالی شد، در حالی که خودش هیات علمی یک وزارتخانه دیگر (وزارت بهداشت) است. او پزشک متخصص اطفال و فوق تخصص آلرژی در اطفال است. در حال حاضر ریاست مرکز تحقیقات ایمونولوژی، آسم و آلرژی ایران را بر عهده دارد.

کارنامه پزشک احمد احمدی در زندان‌های رضاشاهی

احمدی پزشک؛ یا قاتل و ابزار قتل؟!!

روزی که تیمورتاش در معیت رضاشاه قصر قجر (زندان قصر) را افتتاح کرد، هرگز نمی‌دانست که در همین زندان و با آمپول هوای پزشک احمدی به قتل خواهد رسید.

گفته می‌شود احمدی مردی دین‌دار بود. یکی از همسایگانش در خیابان ناصرخسرو قسم می‌خورد روزی به خانه ما آمد و گفت: «مگر شما مسلمان نیستید؟ پرسیدم: چرا؟ در این موقع اشاره‌ای به آن اتاق که ویلن و قرآن در آن بود، کرد و گفت: در قیامت جواب خدا را چه می‌دهید؟»

در جریان محاکمه پزشک احمدی، وکیل او می‌گوید: «اگر او آدم کشته باشد باید اعدام شود. باین‌حال آیا احمدی را می‌توان قاتل محسوب کرد؟ منشا تردید این است که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصود از آن قتل را در اندیشه خود داشته باشد. احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده است. احمدی ازار قتل بوده نه عامل آن.»

پزشک احمدی در دوران خوش‌خدمتی‌اش افراد نامدار بسیاری را با آمپول مخصوص به خود به قتل رساند که در میان آنان می‌توان افرادی مانند «فرخی یزدی شاعر»، «علی‌قلی‌خان سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه» و «عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار» را دید.

پس از به قدرت رسیدن پهلوی دوم و برقراری آزادی نسبی مطبوعات و آزادی‌های سیاسی، تعدادی از کسانی که خود یا بستگان آنان از حکومت رضا شاه صدمه دیده بودند، به دادرسی دیوان کیفری شکایت کردند. با مطرح شدن توقیف‌های غیرقانونی و شکنجه و قتل اشخاصی مانند مدرس، سردار اسعد، فرخی یزدی، تیمورتاش و... که به دستور شاه وقت و از سوی ماموران شهربانی یا همان نظمیۀ سابق، در زندان یا تبعیدگاه‌ها انجام شده بود، در محافل سیاسی و روزنامه‌ها، لزوم بررسی این پرونده در صدر اخبار قرار گرفت.

مهرماه ۱۳۲۰ مقدمات محاکمه عمال نظمیۀ آغاز شد و برخی افراد مقصر در این پرونده که قصد خروج از ایران را داشتند، تعقیب و به تهران منتقل شدند. احمدی هم که می‌دانست خانواده قربانیانی که با مشارکت او به قتل رسیده بودند، در صدد شکایت و بازداشت وی بر خواهند آمد، ابتدا از خانه‌اش به خانه این و آن پناه می‌برد، ولی سرانجام با مقداری پول و یک گذرنامه جعلی راهی عتبات شد، اما «ایران تیمورتاش» که برای انتقام خون پدر قسم یاد کرده بود، در جست‌وجوی احمدی، کربلا و نجف و کاظمین را پشت سر گذاشت تا سرانجام پزشک مجاز شهربانی را در فندق‌المناف بغداد در حالی که مویش را رنگ کرده و ریش گذاشته بود، پیدا کرد.

روایت است در دادگاه عالی، احمدی با پالتو قهوه‌ای‌رنگ و ریش گندمگونش از بدو ورود به دادگاه زیر لب چیزهایی می‌گفته است. قبل از بیان موارد اتهام، رییس محکمه از متهم سئوالاتی می‌پرسد: «نام؟ احمد. نام‌خانوادگی؟ احمدی. سابق چه شغلی داشتید؟ پزشک مجاز بودم. سن؟ حدود ۶۱ سال. ساکن؟ تهران (حال ساکن زندان). عیال و اولاد داری؟ یک عیال و ۵ طفل صغیر دارم. سابقه محکومیت؟ سابقه بدی ندارم. سواد داری؟ سواد جزئی دارم. مسلمان و تابع ایران هستی؟ بلی. مسلمانی خدانشناس و تابع ایران هستم.»

احمدی در این دادگاه اعتراف می‌کند که همیشه آمپول خود را به محبوسان سیاسی بی‌گناه و از قضا سالم و تندرست می‌زده است. احمدی همچنین می‌گوید که برای هر قتلی انعامی می‌گرفته است؛ خرده‌پاها و اشخاص غیرمعروف کم‌تر و معروف‌ها بیش‌تر.

سپیده‌دم یکی از روزهای ۱۳۲۲ پزشک احمدی را با دست‌های دستبند شده به میدان توپخانه تهران آوردند و همین‌که خواستند او را دار بزنند فریاد زد: «ای مردم من بی‌گناهم، مقصر دیگران بودم.»

با این حال ماموران اعدام فرصت ندادند و طناب دار را به گردنش انداختند و چند لحظه بعد جنازه پزشک احمدی، قاتل خون‌خوار زندان قصر که بارها شاهد لحظات جان دادن قربانیان خود بود از طناب دار آویزان شده بود و نسیم صبحگاهی آن را تکان می‌داد.^۱

پزشک احمدی یکی از چهره‌های ترسناک دوران پهلوی اول و در دوران فرمانروایی رضا خان است که در قتل بسیاری از زندانی‌های سیاسی نقش داشته است. بسیاری او را با افرادی مانند هیملر و نازی‌هایی که در جنایت‌های جنگ جهانی دوم نقش داشتند، مقایسه می‌کنند.

به روایت افرادی که با پزشک احمدی سروکار داشتند، او به‌ظاهر آدم معمولی بوده که تکیه‌کلام‌هایی مانند «قسم به قرآن»، «به جان عزیزت» داشته و حتی سعی می‌کرده خود را مقید به دعا و عبادت نشان دهد. از این‌رو، برای بسیاری این سؤال پیش آمده که چگونه فردی معمولی مانند پزشک احمدی توانست در دوران رضاخان به یکی از چهره‌های اصلی در حذف مخالفان او مبدل شود.

احمد احمدی مشهور به پزشک احمدی در سال ۱۳۶۶ به دنیا آمد. در جوانی شغل او فروش دارو بود. در سال ۱۳۰۷ به تهران می‌آید و در یکی از بیمارستان‌های این شهر به‌عنوان پرستار مشغول به کار می‌شود. او با مشاهده اقدامات پزشکان سعی می‌کرد امور پزشکی را بیاموزد. در سال ۱۳۱۰ در دوران ریاست آیرم بر شهربانی وارد یکی از مهم‌ترین ادارات مرکز شد. گفته می‌شد که پزشک مخصوص شهربانی است و تنها رییس‌کل آن اداره و شاید چند نفر مامورین عالی‌رتبه از کارهای او خبر داشتند. احمدی در زمان ریاست رکن‌الدین مختار، مشهور شد. علت این شهرت نیز قتل زندانی‌هایی سیاسی توسط وی بوده است.^۲

او به افرادی که مامور قتل آن‌ها شده بود به دید طعمه نگاه کرده و قبل از قتلشان با آن‌ها بازی کند. به‌عنوان مثال چند روز قبل از قتل تیمورتاش وارد سلول او شده و با لب‌خندی به او می‌گوید که برای بررسی وضعیت سلامت او آمده است. تیمورتاش که می‌دانسته احمدی سفیر مرگ است از این زمان روحیه خود را می‌بازد و همین باعث ایجاد حس برتری در احمدی می‌شود.

بر اساس روایت‌های زندانی‌های سیاسی یکی از ویژگی‌های پزشک احمدی تلاش او برای نشان دادن برتری بر دیگران بوده است. او مدام افراد بانفوذی را که توسط رضاخان مغضوب شده بودند، تحقیر می‌کرده و از این مسئله احساس شغف به او دست می‌داده است. به‌عنوان مثال او می‌گفته که من از بسیاری از مسائل آگاه هستم اگر روزی زبان‌باز کنم، چیزهایی از روسای شهربانی و وزرا می‌دانم که اگر در مطبوعات خارجی بنویسم، ثروتمند می‌شوم. یا او می‌گفته که اغلب رجال ایران بی‌سواد و نفهم هستند. افراد باهوش در این مملکت سرشان زیر سنگ گور کوبیده می‌شود و افرادی مانند مختاری و آیرم که دزد هستند، رشد می‌کنند.^۳

همین دید پزشک احمدی باعث شد تا او به افرادی که مأمور قتل آنها شده بود به دید طعمه نگاه کرده و قبل از قتلشان با آن‌ها بازی کند. به‌عنوان مثال چند روز قبل از قتل تیمورتاش وارد سلول او شده و با لب‌خندی به او می‌گوید که برای بررسی وضعیت سلامت او آمده است. تیمورتاش که می‌دانسته احمدی سفیر مرگ است از این زمان روحیه خود را می‌بازد و همین باعث ایجاد حس برتری در احمدی می‌شود. با این حال حتی احمدی در نحوه قتل‌هایش نیز شخصیت خود را نشان می‌دهد. در همین راستا وقتی به تیمورتاش سم تزریق می‌کند، برای این‌که کار زودتر تمام شود، با همکاری ماموران بالش بر دهان او گذاشته و خفه‌اش می‌کند.^۴

یکی دیگر از افرادی که در دوران رضاخان توسط احمدی به قتل رسید، فرخی بود. او که دوران نمایندگی در مجلس هفتم شورای ملی جزو مخالفان رضاخان بود، بعد از اتمام مجلس به آلمان می‌رود. در آنجا با وعده تیمورتاش مبنی بر

بخشوده شدن به ایران بازمی‌گردد. با این حال به بهانه شکایت‌های مالی دستگیر و به سه سال زندان محکوم می‌شود. در زندان پزشک احمدی به او سم تزریق کرده و او را می‌کشد.^۵

بعد از شهریور ۱۳۲۰ به‌منظور تطمیع افکار عمومی برخی از ماموران شهربانی که در دوران رضاخان در جنایت‌های او دست داشته‌اند از جمله پزشک احمدی دستگیر و محاکمه می‌شوند. در آن زمان هدف این بود تا با برجسته کردن نقش این افراد در جنایت‌های صورت گرفته، اذهان عمومی را از نقش حکومت در انجام آن‌ها منحرف کنند. بر این اساس پزشک احمدی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ از ایران به عراق گریخته بود، دستگیر و به کشور بازگردانده می‌شود. در جریان محاکمه پزشک احمدی، وکیل او می‌گوید: «اگر او آدم کشته باشد باید اعدام شود. با این حال آیا احمدی را می‌توان قاتل محسوب کرد؟ منشا تردید این است که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصود از آن قتل را در اندیشه خود داشته باشد. احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده است. احمدی افزار قتل بوده نه عامل آن.»^۶

دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله

دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله یک دانشگاه علوم پزشکی وابسته به سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در شهر تهران است. این دانشگاه در زمان فرماندهی محسن رضایی تاسیس شد. دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله برای اولین بار فعالیت خود را در قالب دانشکده علوم پزشکی سپاه به عنوان یکی از دانشکده‌های دانشگاه امام حسین در سال ۱۳۶۴ شروع کرد و با گسترش فعالیت‌ها و نیاز به توسعه نظام سلامت نیروهای مسلح از سال ۱۳۷۱ مجوز پذیرش دانشجوی پزشکی را به دست آورد و نهایتاً در سال ۱۳۷۴ با تصویب تشکیل دانشگاه علوم پزشکی در شصت و ششمین جلسه شورای گسترش دانشگاه‌های علوم پزشکی به‌طور رسمی فعالیت خود را آغاز کرد.

در مورد شیوه پذیرش این دانشگاه باید گفت که دانشجویان از طریق کنکور سراسری و پس از انجام گزینش داخلی دانشگاه مورد پذیرش قرار می‌گیرند (نیمه متمرکز). از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۹ تمام دانشجویان پزشکی در بدو ورود بورسیه تحصیلی سپاه شدند. از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ با توجه به تغییرات راهبردی در گزینش، دانشجویان به‌طور آزاد در دانشگاه پذیرش شدند و پس از پایان تحصیلات هیچ‌گونه تعهد خدمتی وجود نداشت اما از سال ۱۳۹۰ پذیرش دانشگاه دوباره به طریق بورسیه انجام می‌گیرد.

داوطلبان برای ثبت نام در دانشگاه بقیه‌الله باید علاوه بر دارا بودن شرایط عمومی، شرایط اختصاصی مربوط به رشته مورد نظر خود را داشته باشند. برای اطلاع از شرایط اختصاصی ثبت نام هر یک از رشته‌ها، می‌توانید به دفترچه‌های انتخاب رشته کنکور سراسری (بخش پیوست‌ها) مراجعه کنید.

شرایط عمومی پذیرش در دانشگاه بقیه‌الله

اعتقاد به مبانی اسلام ناب محمدی (ص)، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران
اعتقاد و التزام عملی به ولایت فقیه

نداشتن سابقه عضویت و یا هواداری از احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های غیر اسلامی، التقاطی، الحادی و غیرقانونی
التزام عملی به احکام اسلام و قوانین جمهوری اسلامی و رعایت موازین اخلاق اسلامی
عدم محکومیت ناشی از اقدام علیه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران
برخورداری از سلامت و توانایی جسمی و روانی متناسب با خدمت مورد نظر

داشتن تابعیت جمهوری اسلامی ایران و نداشتن تابعیت مضاعف
عدم سوء پیشینه و داشتن حسن شهرت اخلاقی و اجتماعی
عدم عضویت یا وابستگی به احزاب و گروه های سیاسی
عدم اعتیاد به مواد مخدر و محرومیت از خدمات دولتی

انصراف پزشکان

وضعیت بهداشتی زندان‌ها که به دنبال بازدید وزیر بهداشت از زندان قزل حصار بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است، روز ۱۹ مرداد ۱۳۹۵ با انجام اظهار نظرهایی وارد فاز تازه‌ای شد. دیروز رییس سازمان زندان‌ها از انصراف پزشکان از کار در زندان‌ها خبر داد.

وضعیت بهداشتی زندان‌ها که به دنبال بازدید وزیر بهداشت از زندان قزل حصار بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است، روز گذشته با انجام اظهار نظرهایی وارد فاز تازه‌ای شد. دیروز رییس سازمان زندان‌ها از انصراف پزشکان از کار در زندان‌ها خبر داد.

به گزارش اعتدال به نقل از «آرمان»، در واکنش به این اظهار نظر، رییس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس عنوان کرد: «گرچه پزشکان قسم یاد کرده‌اند بدون توجه به نژاد و موقعیت اجتماعی افراد، به بیماران کمک کنند، اما محیط زندان به گونه‌ای است که اغلب پزشکی تمایلی به ارائه خدمت در آن محیط را ندارند، بنابراین می‌طلبند که مزایایی برای حضور و خدمت‌رسانی آن‌ها در زندان فراهم شود.» علی‌نوبخت همچنین از بازدید اعضای کمیسیون بهداشت و درمان از زندان‌ها خبر داد.

در حال حاضر (۱۳۹۵) بیش از ۲۱۰ هزار زندانی در سراسر کشور وجود دارد که از این تعداد حدود ۳۰ هزار نفر در زندان‌های تهران مستقر هستند. کمبود بودجه و اعتبارات باعث می‌شود سیستم‌هایی که به وظایف‌شان عمل می‌کردند با تراکم جمعیت نتوانند به‌طور کامل خدمت‌رسانی کنند و همین امر باعث نارضایتی در بین زندانیان می‌شود. ورود رو به رشد زندانیان به ندامتگاه‌های کشور نیازمند ایجاد امکانات مناسب از جمله ارائه خدمات بهداشتی مناسب، رعایت استانداردهای در این اماکن و... است. برای تحقق این مهم راه‌اندازی ۳۰۰ بازداشتگاه در دستور کار قرار دارد که ۲۵ فقره آن به بهره‌برداری رسیده و با تامین اعتبارات سایر اردوگاه‌ها نیز راه‌اندازی می‌شود.

رییس سازمان زندان‌ها با اشاره به کاهش تمایل پزشکان به کار در زندان‌ها گفت: وزارت بهداشت باید زندان‌ها را همچون نقاط محروم دانسته و خدمات را به داخل زندان تسری دهد. اصغر جهانگیر درباره نگرانی‌های اخیر وزیر بهداشت درباره وضع بهداشت و درمان زندان‌ها افزود: این نگرانی را هم ما نسبت به مجموعه بهداشت و درمان کشور داریم، چرا که متعلق به همه افراد است.

او تاکید کرد: باید برای زندان‌ها یک محیط بهداشتی در نظر گرفته شود و خدماتی که در بیرون از زندان‌ها به مردم ارائه می‌شود به زندانیان هم داده شود. رییس سازمان زندان‌ها با تاکید بر ضرورت همکاری دولت در این زمینه گفت: انتظار داریم مجموعه دولت به ویژه وزارت بهداشت طبق قول‌ها و وعده‌هایی که داده‌اند، یاری کرده و به مسائل بهداشت و درمان زندان‌ها توجه کنند.

جهانگیر به بازدیدهای سال گذشته و اخیر وزیر بهداشت از زندان‌ها اشاره و تصریح کرد: امیدوارم وزیر به قول‌های مساعدی که داده، عمل کند تا نگرانی‌های ما و وزارت بهداشت نیز برطرف شود. جهانگیر درباره وضعیت فعالیت و حضور پزشکان در زندان‌ها اظهار داشت: با توجه به طرح پزشک خانواده، با یک ریزش جدی در زمینه حضور

پزشکان در زندان‌ها مواجه بودیم. او تأکید کرد: در بیرون از زندان‌ها یعنی در مجموعه دولت پول مناسبی به پزشکان شرکت‌کننده در این طرح داده می‌شود. این در حالی است که پزشکان طرف قرار داد با سازمان زندان‌ها یک دهم این مبلغ را دریافت می‌کنند. رییس سازمان زندان‌ها با بیان این‌که پزشکان تمایلی به حضور در زندان‌ها ندارند، گفت: ریزش پزشک در زندان‌ها می‌تواند خطرساز باشد و مشکلات جدی را به همراه بیاورد.

جهانگیر افزود: از دولت خواسته‌ایم و طرح داده‌ایم که طرح پزشک خانواده را نیز به داخل زندان تسری دهد و زندان‌ها را هم مانند مناطق محروم در نظر گرفته و پزشکانی را که در زندان‌ها فعالیت دارند، همچون سایر پزشکان شرکت‌کننده در طرح پزشک خانواده بدانند. به گزارش مهر، او تصریح کرد: در حال حاضر دولت با این پیشنهاد مخالفت کرده و اعلام کرده است که فعلاً این امکان و اعتبار وجود ندارد. با این حال امیدواریم دولت مساعدت‌های لازم را در این زمینه داشته باشد.

جنایت جمهوری اسلامی در دوره اپیدمی کرونا

واکنش جمهوری اسلامی ایران به همه‌گیری ویروس کرونا با خطاها، محاسبه‌های اشتباه، اطلاعات نادرست، و ممنوعیت واکسن‌های غربی توسط علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، قربانیان زیادی از مردم ایران گرفت. دولت، برای توجیه این ممنوعیت توسط خامنه‌ای اعمال شد، جریان مداومی از اطلاعات نادرست را از طریق آژانس‌های خبری تبلیغاتی، از جمله خبرگزاری تسنیم، وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به راه انداخته بود. بسیاری از گزارش‌ها می‌گفتند که رقم واقعی جان باختگان کوید-۱۹ در ایران حدود سه برابر آمارهای رسمی است. این اقدام تا جایی پیش رفت که حتی سازمان بهداشت جهانی سازمان ملل متحد «یک بازوی» دولت آمریکا نامیده شد. شیخ حسن روحانی، رییس جمهوری پیشین ایران، در روزهای آغازین این همه‌گیری، ادعا کرد که این «مسئله ظرف یکی دو هفته حل خواهد شد» و «شرایط به وضعیت عادی باز خواهد گشت». خود خامنه‌ای هم ادعا کرده بود که کرونا «بلائی آن‌چنان بزرگی نیست». اما زمانی که آن‌ها فهمیدند این ویروس را نمی‌توان به سادگی مهار کرد، دیگر خیلی دیر شده بود و جامعه اعتمادش را به مقامات از دست داده بود.

از جمله غلامعلی جعفرزاده ایمن‌آبادی، احمد امیرآبادی فراهانی، و علی نجفی، نمایندگان مجلس، از جمله کسانی هستند که می‌گویند که تعداد واقعی تلفات ناشی از این همه‌گیری در ایران بسیار بیش‌تر از آمارهای رسمی است. نشریه جوان، وابسته به سپاه پاسداران، تا جایی پیش رفت که نوشت، تعداد قربانیان تا هفت برابر آمار رسمی است، هر چند اکثر منابع این برآورد را به شدت اغراق‌آمیز می‌دانند.

در همین حال، بی‌اعتمادی عمومی نسبت به مقامات دولتی که ناشی از همه‌گیری ویروس کرونا و مشکلات اقتصادی کشور است، به سطحی بی‌سابقه افزایش یافته است. این امر تا جایی پیش رفته که حتی رسانه‌های دولتی نیز نسبت به شرایط ابراز نگرانی کردند.

داستان ورود ویروس کرونا به ایران از همان ابتدا با پنهان‌کاری دولت و دیگر نهادهای حکومتی و هرج و مرج مدیریتی آغاز شد و هنوز هم ادامه یافت.

نخست وجود بیماری انکار شد و پس از آن نیز خودداری از قرنطینه قم و اماکن مذهبی این شهر و یا انتشار خبرهای نادرست پیرامون ابعاد بیماری، سبب گسترش آن به سایر مناطق نیز گردید. حتی چگونگی رسیدن ویروس به قم هم از همان زمان موضوع مناقشه بود.

برای مثال هنوز هم کسی به‌طور شفاف نمی‌داند آیا واقعا طلاب چینی در انتقال ویروس تاثیر داشتند و یا نقش دستگاه اجرایی، روحانیون، نیروهای امنیتی و نظامی و دولت موازی در مدیریت پرده اول بحران چه بوده و آیا سیاست پنهان کردن بیماری به‌خاطر برگزاری انتخابات مجلس بوده و یا سهل‌انگاری و بی‌کفایتی مدیریتی سبب عدم برخورد جدی با این بیماری شده است.

پس از گذشت هفته‌ها از شیوع همه‌گیری، هنوز هم اطلاع‌رسانی دولت و نهادهای رسمی مبهم و ضد و نقیض بود. حکومت حتی مراکزی مانند گورستان‌ها، بیمارستان‌ها و یا ثبت احوال را که می‌توانند منابع معتبری برای راستی‌آزمایی آمار رسمی باشند، سانسور می‌کرد. همه این رفتارها پرسش‌برانگیزند و دولت و دستگاه‌های امنیتی هم به‌جای پاسخ دادن به اتهامات و تناقضات و پرسش‌ها، کسانی را که در خبرها و آمار دولتی تردید وارد می‌کنند، به «تشویش اذهان عمومی» و «بر هم زدن امنیت روانی جامعه» متهم می‌کنند و کسانی حتی با این اتهامات دستگیر شده‌اند. در مرداد ماه ۱۴۰۰، دبیرکل جمعیت هلال احمر ایران فاش کرده که این نهاد از بهمن ۱۳۹۹ می‌توانست واردات واکسن را آغاز کند، اما ندادن مجوز این روند را سه ماه به تاخیر انداخت.

در یکی از انتقادهای پربازدید مهدی خرم‌دل، روزنامه‌نگار سایت محافظه‌کار تابناک در توئیتر نوشته: «بر اساس اعترافات زالی، قربانیان کرونا نمردند؛ به قتل رسیدند.»

علیرضا زالی، رییس ستاد مقابله با کرونا در تهران، به پنهان‌کاری اولیه مرگومیر و مخالفت نادرست با واردات واکسن اذعان کرده است. هر چند خبرگزاری ایرنا می‌گوید صحبت‌های زالی «به صورت تقطیع شده و انتخابی» منتشر شده است.

زالی: فقط برای ۵ روز واکسن داریم، نخریدند چون فکر کردند گران است.

دکتر حمید احمدی، پزشک ساکن تهران نوشته: «از روی صحبت‌های زالی می‌شه پیگیر نسل‌کشی شد.»

اما با وجود تبلیغات گسترده درباره واکسن «برکت»، محصول یک نهاد وابسته به رهبر، عملا تولید آن پاسخ‌گوی نیازها نبوده و هیچ داوری مستقلی از کارایی و ایمنی آن وجود ندارد.

علیرضا زالی در صحبت‌هایش از وزارت خارجه انتقاد کرده و گفته: «سفیران ما در کشورهای خارجی بدنبال تأمین واکسن نبودند. با سفیر ژاپن صحبت کردم، گفت اصلا سفیر ایران دنبال واکسن نیامده است.»

سعید نمکی، وزیر بهداشت ایران، در دفاع از عملکرد وزارتخانه‌اش گفته: «هر آن‌چه قول داده بودم را انجام دادیم و اگر کاستی و ضعف بود واقعا از توانمان خارج بوده است.»

نمکی مانند یکی دیگر از مدیران ارشد بهداشتی در ایران سابقه فحاشی در پاسخ به منتقدان سیاست‌های کرونا را دارد. او از دستور آیت‌الله خامنه‌ای برای ممنوعیت ورود واکسن از آمریکا و بریتانیا دفاع کرده بود و هر از گاهی در اظهارنظرهای خود درباره کرونا خامنه‌ای را ستایش می‌کند.

در موج قبلی شیوع کرونا در ایران دکتر نمکی گفته بود: «نمی‌خواهم خیلی به کالبد شکافی موج چهارم کرونا بپردازم، زیرا غصه‌ای بر غصه‌های رهبری اضافه می‌کند.»

نمکی با اشاره به طرح «شهید سلیمانی» که سپاه و بسیج تحت نام قاسم سلیمانی برای آزمایش کرونا انجام می‌دهند گفته: «در این طرح توفیق‌های بسیاری به‌دست آوردیم که تاریخ درباره آن قضاوت خواهد کرد.»

سپاه پاسداران از آغاز شیوع کرونا برای ایفای نقش در مقابله با آن تلاش کرده و از جمله یک واکسن ادعایی و دستگاه جعلی «مستعان ۱۱۰» را به‌عنوان کرونایاب از راه دور نمایش داده بود.

رفتار پزشکان زندان‌ها با زندانیان

فعالان حقوق بشر و زندانیان سیاسی می‌گویند دسترسی زندانیان به دارو بدون اطلاع و اجازه مأموران زندان امکان ندارد و پزشکان زندان‌ها نیز با آن‌ها همکاری می‌کنند. بسیاری از زندانیان سیاسی انتقال اجباری زندانیان سیاسی و عقیدتی به بیمارستان روانی را شکنجه مضاعف بر این زندانیان می‌دانند و می‌گویند این کار راهی برای شکستن زندانیان و ناتوان کردن ذهن و روان آن‌ها با هم است.

در ادامه به چند موارد اشاره می‌کنم.

«در بند ۲۰۹ لگد محکمی به شکم زدند که به خونریزی افتادم، تا زمانی که خانواده‌ام تا چند روز بعد مصاحبه نکردند، هیچ خدماتی در اختیارم نگذاشتند. اما به محض مصاحبه خانواده مرا به بهداری اوین بردند و مداوا کردند.»
سولماز ایکدر، روزنامه‌نگاری که مدتی را در زندان اوین و قرچک ورامین در بازداشت بوده با اشاره به تجربه شخصی‌اش از بهداری اوین به بی‌بی‌سی فارسی، ۳۱ فروردین ۱۳۹۵-۱۹ آوریل ۲۰۱۶، گفت: «پزشکان بهداری اوین آدم‌های بدی نبودند و سعی در معالجه زندانیان داشتند. اما پزشک بند ۲۰۹ به‌نظر من با زندانیان سیاسی، عقیدتی و امنیتی بد رفتاری می‌کرد.»

ظاهراً براساس آیین‌نامه سازمان زندان‌ها، این سازمان موظف به انجام اقدامات لازم برای حفظ سلامت زندانیان، به‌ویژه معاینه و درمان آن‌ها است اما در عمل چنین آیین‌نامه‌ای اجار نمی‌شود. حتی گاهی داروی زندانیان سیاسی دستگیر شده را می‌گیرند تا وضع بیماری او وخیم‌تر و بدتر شود.

در سال‌های اخیر چندین زندانی سیاسی و عقیدتی در ایران به‌صورت اجباری در بیمارستان‌های روانی بستری شده‌اند. آن‌ها گفته‌اند در این مدت داروهایی به آن‌ها تزریق شده که گاه باعث اختلال در حرکت یا حرف زدن آن‌ها شده و بعضی از آن‌ها تحت درمان با شوک الکتریکی قرار گرفته‌اند. بعضی از فعالان حقوق بشر نام این کار را مجنون‌انگاری مخالفان و زندانیان سیاسی نام گذاشته‌اند.

انتقال اجباری زندانیان به بیمارستان روانی؛ ترفندی برای ناتوان کردن روح و جسم زندانی. کیانوش سنجری با آن‌طور که در شناسنامه‌اش آمده مهدی سنجری‌باف، یکی از زندانیانی است که شش بار به اجبار مقام‌های زندان به بیمارستان روانی برده شده. (۲۲ تیر ۱۴۰۰-۱۳ ژوئیه ۲۰۲۱)

سنجری خبرنگار صدای آمریکا بود و پنج سال پیش برای دیدن خانواده‌اش به ایران برگشت. بعد از گذراندن دو سال حبس در زندان اوین به افسردگی مبتلا شد. او چندی پیش در اتاقی در شبکه اجتماعی کلاب‌هاوس درباره تجربه انتقال اجباری به بیمارستان روانی گفت: «یکبار مرا از زندان سوار ماشین کردند و به بیمارستان امین‌آباد بردند و تست سلامت عقل و روان از من گرفتند. هفت روز آن‌جا بستری بودم. از داخل زندان من را با پابند و دستبند به امین‌آباد بردند. در آن‌جا تست اعصاب و روان از من گرفته شد. بیهوش شدم و به تخت زنجیر شدم. داروهایی به من داده می‌شد که آن‌ها را نمی‌خوردم. ساعات اولیه که وارد بخش مخصوص بیماران اعصاب و روان شدم که اختلالات حاد داشتند مرا کنار آن‌ها بستری کردند.»

سنجری می‌گوید که داروهایی به او تزریق کردند که کنترل حرکت و رفتار را از بین برده و می‌افزاید: «آپولی به من تزریق کردند که عوارضش این بود که قدرت صحبت کردن را از دست دادم. می‌خواستم با پرستاران صحبت کنم و بگویم زندانی سیاسی هستم ولی نمی‌توانستم. زبانم در دهانم نمی‌چرخید. دهانم خشک شده بود. بعد از ۲۴ ساعت توانستم به سختی صحبت کنم. به روانپزشک گفتم خواهش می‌کنم موبایل‌تان را بیاورید و اسم مرا گوگل کنید. گفتم من بیمار روحی و روانی نیستم. اسمم را گوگل کرد و متوجه شد زندانی سیاسی هستم و از خارج از کشور به وطن

برگشته‌ام. گفت باید ۲۱ روز تو را این‌جا نگه دارم. التماسش کردم. تا الان در این سال‌هایی که در زندان‌های جمهوری اسلامی محبوس بودم التماس نکرده بودم. برای اولین بار به پای او افتادم. التماسش کردم و خواهش کردم که من را به زندان برگرداند.»

کیانوش سنجرى در توضیح این‌که بنا به تشخیص چه کسی بارها در بیمارستان روانی بستری شده، می‌گوید: «با دستور کمیسیون پزشکی از زندان بیرون آمدم اما با دستور مستقیم دایره نظارت بر زندان اوین و دادستانی مرا به زیر مجموعه‌های پزشکی قانونی کل کشور سپردند. من شش بار در بیمارستان‌های روانی مختلف از جمله روزبه، محمد شهر کرج و بیمارستان بقیه‌الله بستری شدم. در یک نوبت که به اجبار باید با نامه کمیسیون پزشکی مراجعه می‌کردم. ۱۱ مرتبه برایم کمیسیون پزشکی تشکیل شد. هفت، هشت روانپزشک می‌نشستند و مرا واکاوی می‌کردند. روی کاغذ می‌نوشتند که نزد فردی در بیمارستان بقیه‌الله بروم. یک پاسدار-روانپزشک مرا ویزیت می‌کرد و دارو درمانی می‌کرد یا مرا بستری می‌کرد. در هر نوبت در اصل بازداشت می‌شدم. در ایام مرخصی با نامه کمیسیون پزشکی به بیمارستان مرکز روانپزشکی مراجعه می‌کردم. ویزیت می‌شدم و مرا به بخش می‌دادند. تا وقتی که بعد از دو هفته روانپزشک ارشد بخش تصمیم می‌گرفت مرا مرخص می‌کردند.»

عوارض داروهایی که به اجبار به زندانیان سیاسی در بیمارستان روانی داده می‌شود تا مدت‌ها با آن‌ها می‌ماند. سنجرى می‌گوید در تمام این مدت به اجبار به او قرص‌هایی می‌دادند: «قرص‌ها را نمی‌خوردم. ولی بعضی اوقات نمی‌شد که نخورم. اگر با خودم آب نمی‌بردم و قرص را نمی‌خوردم و متوجه می‌شدند، پرستاران به پزشک اطلاع می‌دادند. هر کسی که قرص نمی‌خورد را در اتاقی می‌انداختند و دست و پایش را می‌بستند و ماده‌ای به او تزریق می‌کردند که بیهوش می‌شد. من چندباری قرص را نخوردم و فهمیدند. بعضی پرستارها وقتی می‌فهمیدند قرص را نخورده‌ام، می‌گفتند در دهانت نگهدار و بعدا آن را تف کن.»

یکی از تلخ‌ترین تجربه‌هایی که برخی از زندان سیاسی که به اجبار به بیمارستان‌های روانی برده می‌شوند تجربه می‌کنند، تجربه شوک‌تراپی یا الکتروشوک تراپی است. تجربه‌ای اجباری و بدون آن‌که زندانی اختیاری در این باره داشته باشد.

کیانوش سنجرى ۹ بار تحت شوک درمانی اجباری قرار گرفته. او درباره این تجربه‌اش می‌گوید: «صبح بیدار می‌شدم و ناشتا در صف بیماران قرار می‌گرفتم. وارد آسانسور می‌شدم. در کنار یک مجموعه‌ای از خانم و آقا که اختلالات مشهود روحی و روانی داشتند، می‌نشستم تا نوبتم بشود. داخل اتاق را نگاه می‌کردم. از آنجایی که می‌نشستم تخت‌ها را می‌توانستم ببینم. پرستارها آمپول بیهوشی تزریق می‌کنند. فرد بیهوش می‌شود. دستگاه شوک را روی دو طرف جمجمه می‌گذارند. بعد نوبت من می‌شد. من هم دراز می‌کشیدم. چند پرستار آمپول بیهوشی تزریق می‌کردند. می‌گفتند تا پنج بشمار. بیهوش می‌شدم و همان اتفاقی که درباره دیگران دیده بودم برایم می‌افتاد. دستگاه به سرم وصل می‌شد. بیهوش بودم. تکان شدیدی می‌خوردم. وقتی از آنجا بیرون آمدم، درباره‌اش خواندم. نیم‌ساعت بعد از شوک با کتک بیدارم کردند که باید بریم.»

کیانوش سنجرى می‌گوید بعد از شوک‌درمانی حتی نام خودش را هم فراموش می‌کرده: «وقتی وارد بخش می‌شدم فراموش می‌کردم کی هستم و در این اتاق چه می‌کنم و اصلاً چرا در این اتاق هستم. یا این‌که چند روز است آنجا هستم. یا آن روز چه اتفاقی افتاده. نمی‌دانستم چرا اسمم یادم نیست. از نگاهیان سؤال می‌کردم اسمم چیست. می‌پرسیدم این‌جا چیکار می‌کنم؟ به من یادآوری می‌کرد که کی هستم. ۹ بار این اتفاق افتاد.»

عوارض داروهایی که به اجبار به زندانیان سیاسی در بیمارستان روانی داده می‌شود تا مدت‌ها با آن‌ها می‌ماند.

لیلا میرغفاری فعال مدنی زندانی یکی از آنهاست. او پارسال به اجبار به بیمارستان امین‌آباد برده شد، هشت روز به تخت بسته شد و بر اثر داروهایی که به او داده شد تا مدت‌ها دچار لرزش شدید دست بود.

هاشم خواستار فعال حقوق معلمان هم از دیگر زندانیانی بود که به گفته همسرش او را به بیمارستان روانی ابن سینا در مشهد برده و در آنجا به او آمپول‌هایی تزریق کرده بودند.

بهنام محجوبی کسی که در بیمارستان لقمان تهران جانش را از دست داد

یکی از معروف‌ترین زندانیان عقیدتی که دو بار به بیمارستان روانی منتقل شد، بهنام محجوبی است؛ کسی که در بیمارستان لقمان تهران جانش را از دست داد.

او پیش از جان باختن و زمانی که زندانی بود در تماسی تلفنی به یکی از نزدیکانش گفته بود که او را به اجبار به بیمارستان روانی برده و به او آمپولی زده بودند که بعد از آن بیهوش شده و تا مدت‌ها نمی‌دانسته کجاست و هماهنگی بین خواب و بیداری‌اش را از دست داده و داروهایی به او می‌داده‌اند که نمی‌دانسته چه هستند و حافظه‌اش را از بین برده‌اند.

بهنام محجوبی در این تماس تلفنی گفته بود که در بیمارستان امین‌آباد «افول انسانیت را دیده» و تعریف کرده که در این بیمارستان بعضی بیماران ادرار خود را کنترل نمی‌کردند و روی او می‌پاشیدند. او همچنین گفته که از دکتری در این بیمارستان سؤال کرده که چرا او را آنجا نگهداری می‌کردند و دکتر در پاسخ گفته که از قاضی نامه دارد که آقای محجوبی در بیمارستان امین‌آباد بستری شود.

خانواده محجوبی و نهادهای حقوق بشری بارها درباره وضعیت سلامت او هشدار داده بودند. اداره کل زندان‌های تهران علت مرگ محجوبی را مسمومیت از طریق مصرف خودسرانه دارو عنوان کرد.

ده‌ها نفر از زندانیان اوین، گوهردشت، فشافویه و عادل‌آباد بعد از درگذشت او بیانیه‌ای نوشتند و گفتند محجوبی «در همه ماه‌های حبس در راه و نیمراه بند و بهداری زندان بوده و با عوارض بیماری و دشواری‌های تامین دارو و بی‌دارویی دست و پنجه نرم می‌کرده.»

همچنین اخیراً برخی زندانیان سیاسی که در اعتراض‌های اخیر زندانی شده بودند مدت کوتاهی پس از آزادی خودکشی و یا سکنه کردند. گفته می‌شود که به این زندانیان آمپولی و یا دارویی داده می‌شود که به مرور وضعیت زندانی آزاد شده به هم می‌ریزد به طوری که او دست به خودکشی می‌زند و یا سکنه می‌کند بدون این که بیماری قلبی و یا مغزی و غیره داشته باشند.

مشارکت پزشکان در اجرای حکم قصاص

همان‌طور که می‌دانید، حکم اعدام و نیز قطع اعضا و جوارح بدن در حقوق موضوعه ایران و به تبعیت از حقوق اسلامی، هم به‌عنوان قصاص و هم به‌عنوان حدود الهی مورد قانون‌گذاری قرار گرفته است.

مطابق گزارش وبسایت مجازات مرگ، ۹۷ درصد اعدام‌های دنیا در ۴ کشور ایران، آمریکا، چین و ویتنام انجام می‌شود.

اما سوال این‌جاست که این مشارکت تا چه اندازه با قوانین و آیین‌نامه‌های پزشکی مطابقت دارد؟

مصاحبه با «احسان حسین‌زاده»، حقوق‌دان؛ جمعه ۱۳ مهر ماه ۱۳۹۷؛ وی عضو کانون وکلای دادگستری مرکز، فعال حقوق بشر و روزنامه‌نگار حقوقی است. این مصاحبه در شماره ۸۵ مجله حقوق ما منتشر شده است. موضوع این شماره، اخلاق پزشکی در برابر مسائلی همچون معاینه بکارت یا قصاص عضو و نفس است.

مطابق قانون مجازات اسلامی و آیین‌نامه مربوط به نحوه اجرای حکم قصاص، حضور پزشک در اجرای حکم قصاص به انحاء مختلفی تقنین شده است. می‌توان این مشارکت پزشک را بر اساس آیین‌نامه مذکور در سه مرحله قبل از اجرای قصاص، در حین اجرای قصاص و نیز بعد از اجرای حکم قصاص، دسته‌بندی کرد. برای پزشک چه قبل از اجرای حکم قصاص جهت معاینه مجرم، چه در حین اجرای آن به‌عنوان متخصص و اختصاصاً برای اجرای آن و چه حتی پس از اجرای حکم قصاص برای اطمینان از اجرای حکم قصاص و معاینه مجرم، وظایفی در نظر گرفته شده است.

در آیین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق، موضوع ماده ۲۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، به تفصیل به وظایف پزشک در ارتباط با اجرای حکم قصاص پرداخته شده است. این آیین‌نامه طی مواد ۵، ۶، بند دال ماده ۷، ماده ۱۸ و ۲۴ وظایف پزشک را در این ارتباط روشن کرده است. با توجه به این مواد می‌توان به این نتیجه رسید که عمده دخالت پزشک در اجرای حکم قصاص به مراحل قبل و بعد از اجرا مربوط می‌شود؛ بدین نحو که پزشک ابتدا سلامت حال مجرم را و برای مثال باردار نبودن مجرم را برای اجرای قصاص بررسی می‌کند؛ یا سلامت عقل مجرم زیر ۱۸ سال را در حین ارتکاب جرم بررسی می‌کند و همچنین بعد از اجرای حکم قصاص، مجرم را معاینه می‌کند تا از اجرای کامل قصاص اطمینان حاصل کند. اما صرفاً نمی‌توان حضور پزشک را به مراحل قبل و بعد از اجرای قصاص مربوط دانست؛ چرا که مطابق ماده ۲۶ آیین‌نامه، «حضور پزشک به منظور تشخیص و اجرای مفاد مواد ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی ضروری است.» از این رو پزشک باید برای اجرای حکم قصاص عضو و بررسی برابر بودن محل و اندازه قصاص عضو نیز حضور یابد و اظهار نظر نماید.

همان‌طور که مطلع هستید، مطابق قانون مجازات و آیین‌نامه مورد اشاره دخالت پزشک در اجرای حکم قصاص، یک دخالت نظارتی اما بسیار تأثیرگذار محسوب می‌شود و خود شخص پزشک دخالت فیزیکی چشم‌گیری به تناسب دخالت و مشارکت فیزیکی مامورین اجرای احکام و خانواده‌ای که قصاص را اجرا خواهد کرد، در اجرای حکم قصاص ندارد. اما اوضاع در عمل از اجرای یک حکم قصاص چشم‌تغییر پیدا کرد و پزشکان به عنوان اشخاصی که مجرم را در صحنه قصاص، آماده می‌کنند تا قصاص چشم انجام شود، وارد فاز اجرای حکم قصاص شدند. وقتی برای اولین بار در ایران حکم قصاص چشم اجرا می‌شد، پزشکی برای دلالت خانواده مجنی علیه در ریختن اسید در چشم مجرم، مشارکت کرد. در طول اجرای این حکم که در تاریخ دوازدهم اسفندماه ۱۳۹۳ در زندان رجایی شهر کرج اجرا شد (زندانی که به دلیل نقض مکرر حقوق بشر توسط ایالات متحده آمریکا از دی ماه سال ۹۶ تحریم شده است)، پزشک با آماده نمودن اسید و دلالت در ریختن آن و مراقبت‌های بعد از ریختن اسید، رسماً وارد مرحله اجرای حکم قصاص شد. این مسئله، واکنش پزشکان را در پی داشت تا جایی که برخی پزشکان از این مشارکت سر باز زدند و اختلاف بین دادگستری و سازمان پزشک قانونی بالا گرفت. اختلافی که مدیرکل پزشکی قانونی استان تهران از آن پرده برداشت. بشیر نازپرور در گفت‌وگو با خبرنگار قضایی خبرگزاری تسنیم در واکنش به اظهارات قاضی واحد اجرای احکام دادرسی ناحیه ۲۷ در خصوص این که در پرونده داوود روشنایی عدم پذیرش از ناحیه پزشکان صورت گرفته است و ما نمی‌توانیم به پزشکی قانونی یا یک پزشک فشار آوریم، اظهار کرد: «بنده در جریان پرونده نیستم ولی سازمان پزشکی قانونی در حیطه وظایف قانونی خود قطعاً پاسخگو خواهد بود مگر این‌که موضوعی باشد که در حیطه وظایف آن نباشد.» وی گفت که پزشکی قانونی مجری حکم قصاص نیست بلکه می‌تواند نظر کارشناسی خود را در خصوص امکان انجام قصاص ارائه دهد. البته هر چند که پزشکی قانونی مطابق همین نقل قول، خود را مجری حکم قصاص نمی‌داند، اما قوه

قضایه و سازمان زندان‌ها می‌توانند به پزشکانی که در استخدام خود دارند، دستور مشارکت در اجرای حکم قصاص را بدهند و البته طبق خبری که پیش‌تر ذکر شد، برخی پزشکان به‌دلیل مغایرت انجام این امر با سوگند پزشکی از انجام آن استنکاف نموده‌اند.

اما باید دید قوانین پزشکی در این زمینه چه موضعی گرفته‌اند؟ اولین دلیلی که مخالفان شرکت پزشک در مجازات به آن استناد می‌کنند، سوگندنامه بقراط است. در سوگندنامه بقراط، حکیم یونان باستان، آمده است: «من برای کمک به بیماران، بر اساس توانایی و قضاوت خودم، درمان می‌کنم و هرگز به دنبال آسیب‌زدن و انجام کار خطا نیستم، نه سمی را به درخواست کسی تجویز می‌کنم و نه بر این اساس چنین کاری را پیشنهاد می‌کنم.»

«همچنین برخی با اشاره به نمونه‌های جدید سوگندنامه‌های پزشکی که در دانشکده‌های پزشکی دنیا استفاده می‌شوند و علاوه بر این، با تاکید بر اصول چهارگانه اخلاق پزشکی (اتونومی و خودمختاری، عدالت، سود رساندن، ضرر نرساندن) مشارکت پزشک در این فرایند را مخالف اصل ضرر نرساندن می‌دانند، زیرا فعالیت پزشک در این موارد باعث مرگ مجرم می‌شود. بنابر دلایل مذکور، افراد مخالف، نقش پزشک در مجازات افراد مجرم را غیراخلاقی می‌دانند.» جالب این‌که متأسفانه در سوگندنامه‌های پزشکی که در دانشکده‌های پزشکی ایران مرسوم است، احکام شرع و حدود و قصاص الهی بر اخلاق پزشکی ترجیح داده شده و از این‌رو، اگر پزشکی در اجرای حکم قصاص مشارکت نماید، نمی‌شود به او خرده گرفت.

بهترین و بزرگ‌ترین واکنش بین‌المللی که در نفی مشارکت پزشکان در اجرای مجازات قصاص آن‌هم به صورت ویژه برای ایران شکل گرفته است بیانیه انجمن جهانی پزشکی در محکومیت این مسئله در ایران است. انجمن جهانی پزشکی WMA در تاریخ ۱۶ جولای ۲۰۱۸ در بیانیه‌ای همدستی پزشکان در اجرای احکام اعدام در ایران را محکوم کرده است. این واضح‌ترین بیانیه بین‌المللی است که از جانب یک سازمان تخصصی پزشکی صادر شده است. طی این بیانیه این سازمان همدستی پزشکان وابسته به دولت را در تسهیل حکم قصاص ابوالفضل چزانی محکوم کرده است. مطابق این بیانیه، حکم قصاص بر اساس یک نظریه پزشکی صادر شده است که طی آن اعلام می‌شود ابوالفضل چزانی که در سن ۱۴ سالگی مرتکب قتل شده است، در سلامت و بلوغ کامل عقلی مرتکب این قتل شده است. مطابق این بیانیه، انجمن بین‌المللی پزشکی اشعار میدارد که پزشکان وظایف واضحی در منع ارتکاب هرگونه شکنجه و مجازات بدنی از جمله اعدام و قصاص دارند و اصدار چنین نظریه‌ای مخالف این وظایف بنیادین است. همین‌طور این انجمن طی یک نامه رسمی جداگانه به آقای ایرج فاضل، رییس وقت سازمان نظام پزشکی ایران، درخواست می‌کند تا این سازمان به صورت رسمی بیانیه‌ای را در جهت محکوم کردن هرگونه عمل پزشکان جهت ورود صدمه جسمی به انسان‌ها صادر کند و نیز می‌خواهد تا سازمان نظام پزشکی اعتبار اسناد «بررسی سلامت عقلی» را که برای تسهیل حکم قصاص از آن استفاده می‌شود، زیر سؤال ببرد.

پیشنهاد: نگارنده علی‌الاصول باید پیشنهاد نماید که نقش پزشک در مشارکت در اجرای حکم قصاص حذف شود یا به حداقل برسد؛ اما این پیشنهاد کافی نیست و پیشنهاد من همانند توصیه تمام نهادهای حقوق بشری، حذف مجازات اعدام و قصاص و همچنین حذف تنبیه‌های بدنی خشونت‌آمیز مثل شلاق و قصاص عضو و تغییر نگرش دستگاه قضایی و تقنینی ایران است.

نگرش تنبیه محور و حذف فیزیکی مجرم سال‌هاست که از حقوق ملل متمدن دنیا رخت بریسته است و کشورها سعی در اصلاح مجرم از طریق بازپروری و تربیت دوباره او و ارائه مشاوره پزشکی و اصلاح روانی مجرم دارند. بر کسی

پوشیده نیست که در هر جرمی که اتفاق می‌افتد، جامعه هم سهم بسیار بزرگی به اندازه مجرم و شاید بیش‌تر از او در فراهم آوردن زمینه ارتکاب جرم دارد.

راهکار کاستن و به حداقل رساندن جرم، حذف مجرم و یا ناقص کردن او از طریق قطع دست و پای او نیست. راهکار در کاهش سطح خشونت، کاهش بزه از طریق فراهم آوردن اقتصادی شکوفا و کاهش تنش میان شهروندان از طریق بالا بردن سطح رفاه، اشتغال‌زایی، دسترسی آسان و ارزان به مشاوره‌های روان‌شناختی است و رویه تنبیه بدنی و حذف مجرم صرفاً سر باز زدن دستگاه قضایی و کل حاکمیت از قبول مسئولیت بازتربیت مجرم و بازگرداندن او در قالب فردی سالم به اجتماع است.

حکم قصاص

در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۹۶، حکم قطع دست یک نفر که در سال ۱۳۹۰ به اتهام دزدی گوسفند دستگیر شده بود و در آن زمان ۲۸ سال داشت در زندان مرکزی مشهد به اجرا درآمد.

شایان توجه است که در ۴۳ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، حتی یک نمونه وجود ندارد کسانی که دست به دزدی‌های کلان زده‌اند به خصوص عوامل حکومتی. هرگز قصاص شامل آن‌ها نشده است بنابراین، قصاص تنها شامل کسانی است که از سر فقر و نداری دست به خرده دزدی‌هایی زده‌اند.

عفو بین‌الملل از گزارش‌هایی مبنی بر قطع دست یک مرد متهم به دزدی شوکه و خشمگین شده است. ماگدالینا مقربی معاون مدیر عفو بین‌الملل در امور خاورمیانه و شمال آفریقا گفت: «انجام چنین مجازات‌های بی‌رحمانه عدالت نیست و نشان‌دهنده بی‌توجهی کامل مقامات ایرانی به کرامت انسانی می‌باشد. هیچ جایی برای چنین وحشی‌گری در یک نظام عدالت‌گرا وجود ندارد.» او اضافه کرد: «قطع عضو یک عمل شکنجه صریح و آشکار می‌باشد. انجام شکنجه تحت قانون بین‌الملل یک جرم می‌باشد.»



در تیرماه ۱۳۹۶ برای فردی که متهم به دستبرد به خانه یک قاضی در تهران است، حکم قطع دست صادر شد. در تحقیقات انجام شده مشخص شد که متهم پیش از این به جرم سرقت در زندان بوده و در ایام مرخصی در خارج از زندان اقدام به سرقت می‌کرده است.

در ۲۹ فروردین ۱۳۹۶ یک زندانی با اتهام قتل و سرقت، در زندان عادل‌آباد شیراز ده روز پس از اجرای حکم «قطع دست»، اعدام شد.

در ۵ دی ۱۳۹۵ حکم قطع چهار انگشت دست دو برادر زندانی در ارومیه اجرا شد.

در ۲۸ آذر ۱۳۹۶ حکم قطع انگشتان دست یک سارق در شیراز، در ملاء عام اجرا شد.

در ۱۳ مرداد ۱۳۹۴ حکم قطع دست و پای یک نفر در زندان مشهد به اجرا درآمد.

حکم قطع دست دو سارق در مشهد اجرا شد. در ۷ تیر ۱۳۹۴.

در ۷ بهمن ۱۳۹۱ دادستان انقلاب مازندران اعلام کرد قطع چهار انگشت یک «سارق»، در زندان ساری اجرا شد.

در ۵ بهمن ۱۳۹۱ حکم قطع چهار انگشت دست یک «سارق» در شیراز اجرا شد.

در ۲۴ آذرماه ۱۳۹۱ غلامحسین حیدری، رییس کل دادگستری استان یزد، از «اجرای حد اسلامی و قطع چهار انگشت دست» دو نفر در یزد و در ملاءعام خبر داد.

در ۲۵ شهریور ۱۳۸۹ پس از قطع دست پنج نفر در زندان همدان به جرم دزدی، دادستان همدان گفت بهتر بود اجرای این حکم در ملاءعام صورت می‌گرفت؛ ولی به باور محمد مصطفایی حقوق‌دان ساکن تهران اجرای چنین احکامی تبلیغ علیه ایران است.

در ۱۲ تیر ۱۳۸۹ قطع دست یک نفر در زندان ملایر اجرا شد.

در ۲۶ فروردین ۱۳۸۶ رسانه‌های ایران به نقل از دادستان ماهشهر گزارش کردند که دست و پای یک زندانی که همدست یک سارق مسلح اعدام شده در این شهر بود، قطع شده است.

در ۴ تیر ۱۳۹۹ حکم قطع چهار انگشت دست راست سه زندانی به نام‌های هادی رستمی، مهدی شاهپوند، و مهدی شرفیان هفت‌چشمه به اتهام «چهار فقره سرقت حدی» توسط دیوان عالی کشور تایید شد.

روز پنجشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۹ سازمان عفو بین‌الملل با انتشار گزارشی از مقامات ایرانی خواست بی‌درنگ اجرای احکام قطع انگشتان دست شش زندانی به نام‌های هادی رستمی، مهدی شرفیان، مهدی شاهپوند، کسری کرمی، شهاب تیموری آینه، و مهرداد تیموری آینه را متوقف کند. شامگاه دوشنبه، ۲۹ دی ۱۳۹۹ هادی رستمی محکوم به قطع چهار انگشت دست راست در زندان ارومیه در اعتراض به تداوم نگهداری در بند امن زندان ارومیه با خوردن شیشه شکسته «اقدام به خودکشی کرد.» وی به بیمارستان منتقل شد.

سخن‌گوی دفتر حقوق بشر سازمان ملل گفت: «ما عمیقاً نگران قطع قریب‌الوقوع انگشتان هشت مردی هستیم که به جرم سرقت در ایران محکوم شده‌اند و از مقامات ایرانی می‌خواهیم که قطع عضوهای برنامه‌ریزی شده را لغو کنند.» اسامی هفت نفر از آن‌ها به نام‌های هادی رستمی، مهدی شرفیان، مهدی شاهپوند، امیر شیرمرد، مرتضی جلیلی، ابراهیم رفیعی، یعقوب فاضلی کوشکی شناسایی شده‌اند.

نظریه آدلر

بر اساس نظریه آدلر، برتری‌طلبی یعنی تمایل درونی افراد برای این‌که بر چالش‌های زندگی مسلط باشند و آن را حل کنند. از دیدگاه او تمایل اساسی و هسته‌ای همه انسان‌ها این است که به برتری یا کمال برسند. او در کنار این مسئله اشاره می‌کند که انسان موجودی اجتماعی بوده و سعی می‌کند تا کمال خود را در اجتماع نشان دهد. با این‌حال انسان از بدو تولد با مشکلاتی مواجه می‌شود که مانع از تحقق این هدف‌های او شده و به ایجاد سرخوردگی در او منجر می‌شود. به‌عنوان مثال افرادی که مدام از سوی محیط تحقیر می‌شوند، احساس ناتوانی کرده و احساس می‌کنند که قادر به رسیدن به کمال نیستند. این‌ها وقتی رشد دیگران را مشاهده می‌کنند، احساس تحقیر همراه با انتقام‌جویی در آن‌ها شکل می‌گیرد. ۷

بر اساس نظر آدلر چنین افرادی تا زمانی که قدرتی نداشته باشند، امکان دارد بیش‌تر به خود و یا در نهایت به اطرافیان آزار برسانند با این‌حال زمانی که این افراد وارد دستگاه‌های نظام‌های دیکتاتوری و تمامیت‌ها شده و امکان بروز و تخلیه

احساس تحقیر خود را می‌یابند، مبدل به افرادی می‌شوند که مدام در حال انتقامجویی از دیگران هستند. بر اساس این نظریه حکومت‌های تمامیت‌خواه از احساسات سرکوب‌شده این افراد برای سلطه‌جویی در جامعه استفاده می‌کنند تا پایه‌هایی حکومت خود را تثبیت کنند. در واقع دیکتاتورها با آلت دست قرار دادن افرادی که دچار عقده‌های سرکوب‌شده هستند، سعی می‌کنند تا حس انتقامجویی آن‌ها را در راستای اهداف خود هدایت کنند.

نتیجه‌گیری

بقراط به‌عنوان «پدر علم طب نوین» شناخته می‌شود، وی در زمان خود احاطه کامل بر دانش پزشکی علمی و تجربی داشته و به‌لحاظ تشریح و نقد علمی شناخت بیماری‌ها سرآمد بود. سوگندنامه وی هنوز هم در جهان دانش از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

جمهوری اسلامی ایران، بریدن دست و پا، چشم در مقابل چشم، یعنی قانون قصاص که حکومت اسلامی ایران در قرن بیست و یکم در اجرای آن اصرار می‌ورزد و تاکنون هزاران نفر از شهروندان ایران را به اتکای این قانون عهدحجر، به دیار عدم فرستاده است و ده‌ها هزار نفر را تازیانه زده است، شیوه مجازاتی بوده است که شاید صدها سال پیش برخی از قبایل بدوی و بیابانگرد بدان متوسل می‌شده‌اند، فهم انسان بدوی برای جلوگیری از تکرار جرم در جامعه بدوی همین بوده است، اما در جوامع پیشرفته جهان، اگر برای جلوگیری از تکرار جرم و جنایت، کسی از مجازات «چشم در مقابل چشم» سخن بگوید، بی‌گمان در سلامت عقل و روان آن شخص شک خواهند کرد و او را به یکی از مراکز روان‌درمانی معرفی خواهند کرد. اما شگفتا که در عصر کنونی بر مردم ایران، کسانی حکومت می‌کنند که نه تنها فاقد سلامت عقل و روان‌اند، بلکه بزه‌کاران و تبه‌کاران بیماری هستند که طی ۴۳ گذشته مرتکب هزاران جرم و جنایت و دزدی شده‌اند.

پزشکانی که تاکنون در ایران به دستور قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران، تحت عنوان قصاص اقدام به بریدن اعضای بدن یک متهم کرده، خود مرتکب جرم و جنایت شده است، بنابراین چنین اعمال ضدانسانی و وحشیانه در دادگاه‌های مردمی ایران و بین‌المللی قابل پیگیری خواهد بود. نام چنین پزشکانی در ردیف نام جنایت‌کاران تحت تعقیب قرار گرفته و در تاریخ ثبت خواهد شد.

قصاص و اعدام و شکنجه جنایت دولتی علیه شهروندان است بنابراین باید در آینده جامعه ایران، نه تنها چنین قوانین ظالمانه و غیرانسانی باید ملغی شوند، بلکه باید زندان‌های سیاسی نیز برچیده شوند تا هیچ انسانی به دلایل آزادی بیان و اندیشه، فعالیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و غیره دستگیر و زندانی نشود. همچنین زندانیان عادی نیز باید تحت شرایط انسانی، از همه حقوق انسانی خود، از جمله بهداشت و درمان مناسب برخوردار گردند تا پس از بازیابی خود، مجدداً به جامعه و زندگی عادی خود به‌عنوان شهروند برگردد.

منابع:

- ۱- خسرو معتضد، پلیس سیاسی، تهران، انتشارات جان‌زاده، ۱۳۶۹، ص ۲۷۸،
- ۲- ناهید فرهادنیا، پزشک احمدی، پیام بهارستان، زمستان ۱۹۳۱، دوره دوم، سال پنجم - شماره ۸۱، ص ۵۲۶،
- ۳- خسرو معتضد، همان، ص ۲۷۱-۲۷۲،
- ۴- محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، تهران، نشر علم، چاپ چهارم ۱۳۷۶، ص ۱۹۵،
- ۵- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد پنجم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۹، ص ۹۰،

۶- ناهید فرهادنیا، همان، ص ۵۳۱،

۷- محسن عزیزی، سجاد پناهی‌فر، روان‌شناسی استبداد رضاخان، تهران، بی‌نا، ۱۳۹۴، ص ۱۹-۲۲.

جمعه هفتم بهمن- دلو- ۱۴۰۱- بیست و هفتم جنوری ۲۰۲۳